

تاریخ ظهور دیانت حضرت باب و  
حضرت بهاءالله بقلم جناب ابوالفضائل

ص ۱

آقایان محترم من چون در این سنوات اخیره ذکر اسم صائفهء بابیه در اروپا و آمریکا اشتهار یافت و هر يك از کتاب و منصفین در شرح حالات این طائفه چیزی نوشتند که با یکدیگر منطبق و متوافق نیاید من باقتضای محبت اکتشاف که اعظم وظیفهء اهل علم و محبین ترقی ملت است قیام کردم که خود بنفسه حقیقت این مسئله را دریابم تا اگر فائده در آن دیدم بهم وطن عزیز خود اطلاع دهم .

و چون ملاحظه نمودم که کتاب جرائد و مؤلفین کتب در بیان حالات دیانات عموماً خاصه دیانات جدیده سهوا یا عمدتاً امور غیر واقع بی اصل مینویسند بر خودم لازم دانستم که در اکتشاف عقائد بابیه بمندرجات اوراق اکتفا نکنم و از خود این طائفه نیز عقایدشانرا استفسار نمایم و بعد حاصل کامل را با عقل سلیم و نظر بی تعصب موازنه کنم تا صحیح آنرا از فاسد تمیز دهم و صحیح آنرا بی غش خدمت ابنای وطن معروض دارم .

و این کتاب که شرح حالات طوائف جدید را مینویسند برای اینکه اوراق ایشان مردود عامه نشود و خودشان نیز متهم نشوند ناچارند که گاهی اخبار بی اصل بنویسند . و از این جهت شخصی هر که میخواهد حقیقت حال طائفه را صحیح و بغنش حاصل کند ناچار است که در اکتشفات خود بمندرجات این اوراق اکتفا ننماید . و بر این قیاس ای آقایان محترم من که در حقیقت دیانت طاهره مسیحیه هیچ شکی ندارم مدتی غیر و جیز زحمت کشیدم تا اطلاعاتی صحیح و بی غش از این طائفه بدست آوردم . و همیشه مترقب بودم که در محلی مناسب مکتشفات خود را در این مسئله بهموطنان خود معروض دارم . و اکنون از اعضای این مجلس که متشکل از اهل علم و فضل است من متشکرم که معلومات مرا مسموع میدارند و فائده

اطلاعات صحیحہ را ادراک میکنند .

و من در کشف این مسئلہ در دو مقام گفتگو مینمایم ( مقام اول ) در ذکر تاریخ ظهور این دیانت و حالات مؤسس آن و ذکر عقاید ایشان خالی از تطویل

ص ۲

\_\_\_\_\_ و اختصار \_\_\_\_\_ و منزہ از غش و غل ( مقام دویم ) در بیان سبب نفوذ و انتشار آن در جمیع ممالک و ادیان .

و بر سبیل مقدمہ اول معروض میدارم کہ من چون در اول ملاحظہ کردم کہ دو اسم در شرح حالات این طائفہ مذکور و مسموع میشود . اسم طائفہ بابیہ و اسم طائفہ بهائیہ . لذا از اول تفحص کردم کہ آیا فی الحقیقہ اینها یک طائفہ اند و بسبب اغراض بدو اسم مسمی شده اند . و یا آنکہ دو طائفہ اند . پس از تفحص تام معلوم شد کہ فی الحقیقہ دو طائفہ اند .

چہ بر اهل علم واضح است کہ سبب تفرق ادیان سه چیز است کہ بواسطہء این سه از یکدیگر ممتاز میشوند ( اول ) تعدد شارع و مؤسس . چنانچہ فی المثل دیانات مسیحیہ و محمدیہ و یہودیہ بسبب اینکه مؤسس یکی مسیح و دیگری محمد و دیگری موسی بوده است از یکدیگر ممتاز شده اند ( دویم ) تعدد کتب آسمانی است چنانکہ فی المثل چون کتاب دینی نصاری انجیل و کتاب دینی یہود توراہ و کتاب دینی محمدیان قرآن است سه دیانت محسوب شده است ( سیم ) اختلاف شرائع و احکام . چنانکہ فی المثل چون احکام دین مسیحیان غیر از احکام دین یہود و احکام دین یہود است از این جهت سه دین محسوب گشته اند . و بغیر از این سه وجہ ابدأً دیانات متفاوتہء اهل عالم از یکدیگر ممتاز و مفروز نمیشوند .

و بر من بہمین طریق معلوم شد کہ بابیہ غیر از بہائیہ اند . زیرا پس از تحقیق دقیق معلوم شد کہ مؤسس دیانت بابیہ باب بوده است و شارع دیانت بہائیہ بہاء اللہ . و کتاب شریعت بابیہ کتاب بیان فارسی است کہ باب

که در سجن ماکو مرقوم داشت . و کتاب دینی بهائیه کتاب اقدس عربی است که در عکا از قلم بهاءالله نازل شد . و احکام و عبادات ایندو کتاب نیز متفاوتست . زیرا که احکام باب خالی از صراحت و صعوبت نیست . ولی احکام بهاءالله بغایت ملایم با مدنیّت حالیه است و حافظ حقوق جمیع ملل و مرام بشریّه و حافظ هیئت اجتماعیّه . علاوه از این فروق واضحه فیما بین بابیه بهائیه منافرت و مجانبت شدیدّه است . و اکابر بابیه پس از قتل باب

ص ۳

کتب متعدّده در دور بهاءالله تألیف نمودند . و از آنجمله یکی کتاب هشت \_\_\_\_\_ که ادوار برون انگلیسی بعض عبارات آنرا در کتب و مجلات خود درج نموده است . و این کتابرا شیخ احمد روحی و آقا خان کرمانی تألیف نمودند و بخدمه باسم حاجی سید جواد کربلائی که از اصحاب باب و از اتباع بهاءالله و مردی عالم و منور بود منتشر داشتند . و چون این مقدمه معلوم شد اکنون شرحی باختصار در حالات شارع هر دو دیانت معروض میدارم .

(اما دیانت بابیه )

مؤسس آن باب بود . و اسم اصلی او میرزا علی محمد است . و او در غره ماه محرّم سنّه ( 1203 ) هجریّه که مطابق با ماه اکتوبر سنه ( 1819 ) میلادی است از عائله ممدوح السیره از سلاله اشراف ملویه در بلده شیراز که عاصمه بلاد فارس است در جنوب ایران ولادت یافت . و نام پدرش سید محمد رضا بود او غالباً بتجارت منسوجات در بلاد فارس اشتغال مینمود . و قبل از \_\_\_\_\_ فرزندش میرزا علی محمد وفات یافت . و لهذا کفالت فرزند صغیر و حیدش در عهدهء خال اب او حاجی میرزا سید علی شیرازی که بغایت بتقوی و تقدیس موصوف و مشتهر بود قرار گرفت و وی در حفظ و صیانت او غایت سعی را مرئی داشت . و چون باب بسنّ هفت و هشت بالغ شد در نزد یکی از مشایخ شیراز که

بشیش معلم معروف بود \_\_\_\_\_ بتحصیل قرائت و کتابت فارسی اشتغال نمود و در این فن بقدری که تجار ایران غالباً بان اکتفا نمایند فرا گرفت . و چون بسن بلوغ و شباب رسید بشرکت خالش حاجی میر سید علی مذکور بتجارت مشغول شد . و چندی باتفاق خال دیگرش حاجی میرزا سید محمد بر این مهمام تجارت در مدینه بوشهر بر خلیج \_\_\_\_\_ اقامت کرد .

باب از آغاز طفولیت بورع و تقوی اتصاف داشت و بغایت حسن الوجه و مهاب و موقر بود چندانکه دوستان و دشمنان او متفقاً خبر داده اند که در حسن وجه و وقار و ادب مانند نداشت و در موظبت بعبادات و مداومت و \_\_\_\_\_ و صلوات بوجهی قصور و تقصیر نمینمود . و بالجمله در محاسن اخلاق و محامد صفات نسخهء جامعهء بود از کمالات انسانیت . و آیتی از آیات عالم تهذیب و تربیت .

و در انبات این حقیقت همین يك نکته کافی است که مورخین شیعه که در اختلاف

ص ۴

اکاذیب و ایجاد تهمت خاصه با مساعده دولت و ملت گویسا حیا و شرم کردار ایشان نگر دیده است در تاریخ حیوة او نتوانسته اند مغمزی بیابند جز اینکه نوشته اند در عبادات و ریاضات مفرط و مصر بود چندانکه اخیراً باختلال حال کشید و بسوداء جنون منتهی شد .

و بالجمله چون سن او بیست و پنج سالگی رسید در نزد بعضی از خواص اهل علم از طایفه شیخیه که موصوف بتقوی و انقطاع بودند اظهار داشت که خداوند تبارک و تعالی او را بر تبهء بابیت اختیار فرموده است تا بقرب منتهی و ورود ساحت کبری خلق را انذار فرماید . و بنزول روح الله که کتب سماویه بان ناطق است بشارت دهد .

و کتابی را \_\_\_\_\_ خواند که آنرا خداوند تعالی بر لسان او نازل فرموده است .

و اکثر این نفوس از کبار اهل علم و فضل بودند و در میان قوم بمراتب تقوی و خشیت الله اتصاف داشتند . و چون این افاضل میدانستند که باب تحصیل علم ننموده است و زیاده از مبادی کتاب فارسیه که کودکان در مکاتب ابتدائیه میخوانند تحصیل

علمی ننموده است از بروز و ظهور معارف فوق العاده او متحیر شدند و از مراتب تقوی و نورانیتی که در او ظاهر بود خاضع گشتند و بصدق \_\_\_ او ایمان آوردند . و اسامی این نفوس من بعد بحروف حیّ اشتهار یافت و این حروف حیّ هر يك بامر او بمملکتی از ممالک ایران و ترك توجه نمودند و خبر ظهور بابرا بدون اینکه بگویند باب کی است و از کدام شهر است اشتهار دادند . و در همان اوان باب عازم مکه از بلاد عربیه شد و در جمعیت کبرای مکه که هر ساله قریب صد هزار نفس از مسلمین برای حجّ به آن راجع میشوند دعوت خود را اظهار نمود و از اینجهت خبر ظهور او شهرت کلی گرفت و موجب شورش و ولوله کبری در ایران و عراق عرب شد . و مسلمانان از لفظ باب گمان کردند که او نائب مهدی موعود ایشان است که محمد از ظهور او خبر داده است . زیرا که باب در خطبه های رسائل خود چنان میفهمانید که او مبشّر ظهور موعود اعظم است که

ص ۵

بعد از او ظهور خواهد نمود و مسلمین گمان میخورند که مقصود او قائم موعود است . و باب پس از اتمام اعمال حجّ و زیارت مکه و مدینه و انجام اعمال دینیّه حجّ بوطن مراجعت نمود و در بوشهر وارد شد . چون خبر ظهور باب در شیراز بتوسط مراسلات حاجیان شیرازی که از مکه و مدینه فرستاده شهرت یافت و عدد اتباع او بسبب دعوت تلامذهاش که همان حروف حیّ بودند روز بروز زیاد میشد علمای دینیّه شیعه که در آن ایام سطوت کلیّه داشتند بر ضدّ باب قیام کردند و حسین خان نظام الدوله و الی فارس را که حاکمی مستبد و متعصب و فوق العاده محبّ و مطیع علما بود بر ضدّ باب و قلع و قمع اصحاب او تحریص و ترغیب نمودند . حسین خان نخست ده سوار بجانب بوشهر فرستاد که تا بابرا بشیراز آوردند و این سواران در اثنای راه فیما بین بوشهر و شیراز بباب رسیدند و در مصاحبت او عازم شیراز شدند . چون باب بشیراز رسید و الی مذکور مجلسی منعقد نمود و اکابر علمای فارس را

در آن مجلس دعوت کرد و بابر نیز در آن مجمع احضار نمود . باب در محضر و الی و اکابر فارس و علمای اعلام در کمال حریت و \_\_\_ امر خود را اظهار نمود . و مذکور داشت که حضرت ربّ الوری باب خود را ارسال فرموده است و او را بنزول آیات الهیه بر قلم و لسانش مؤید داشته تا باین حجتّ واضحه و معجزهء واضعه حقیقت او بر اهل عالم ثابت شود و موجب هدایت ایشان بمرجع و ماب خود گردد . علمای اسلام از شنیدن لفظ نزول آیات نزدیک بود دیوانه شوند . زیرا شارع دین ایشان در قرآن گفته است که اگر جنّ و انس متفق شوند و تمام اهل عالم معاون یکدیگر گردند سورهء مثل قرآن نتوانند آورد . و باب با آنکه لغت عربی تحصیل ننموده بود و جز لسان فارسی نمیدانست و از اهل علم و متخرفین ؟ از مدارس علمیّه نبود در جواب این مسائل غامضه و علمیّه ایشان عباراتی مانند قرآن مینوشت و اغلب آنرا در حضور ایشان بدون تفکر و سکون قلم و رجوع بمسوده چنانکه عادت اهل علم و انشاء و ترسیل است مرقوم میداشت . لذا از ظهور این اعجوبه \_\_\_ مندحش شدند و در جواب او

ص ۶

فرو ماندند و چارهء ندیدند جز آنکه بگویند هر کس بعد از محمد ادعا کند که آیاتی بر او نازل میشود کافر است . و باین سبب کبار علمای شیراز فتوی بر قتل باب دادند و و الی فارس در اهانت باب و ضرب و توییح او و منع و زجر اتباعش فرو گذار نمود . و بابر بکفالت خالش حاجی میرزا سید علی تاجر مذکور مقرر داشتند که در خانه نشیند و با کسی مراوده نکند . باب بحکم و الی چندی در خانهء خود نشست و در بر روی کسی نگشود لکن عدد اتباعش یوماً فیوماً میافزود و ذکر ظهور و بروز فضائلش در اطراف ایران انتشار مییافت و در این اثناء جمعی از کبار علمای ایران و اکابران مملکت بر حقیقتش تصدیق کردند و در ترویج امرش سعی شدند از قبیل سید یحیی دارابی فرزند ارشد سید جعفر کشفی و ملا محمد علی زنجانی و حاجی

سید جواد کربلائی و در طهران حضرت بهاء‌الله و کثیری از این قبیل . و لذا دیگر باره علمای شیراز بشورش آمدند و اتباع بابرا بداعیه مطالب سیئات متهم کردند . و و الی فارس را بر قتل باب تحریص نمودند . لذا و الی عبدالحمود خان رئیس ضبطیه شیراز را امر نمود تا با جمعی نیم شب بخانه باب ریزند و بیت او را احاطه نمایند . چون رئیس ضبطیه در خانه باب اثری از فتنه نیافت و جز باب و سید کاظم نامی زنجانی از اتباعش کسی را ندید باب را بخانه خود آورد و در آنجا محبوس کرد . لکن در آن ایام وقایعی در شیراز وقوع یافت که و الی و اکثر اکابر ناچار بفرار شدند . و چون در خانه باب چیزی نیافته بودند که موجب خوف باشند او را باین شرط رها نمودند که از شیراز هجرت کند تا موجب

ص ۷

اضطراب علمای فارس گردد . و لهذا باب منفرداً با آن یکنفر تابعش عازم اصفهان شد و بحکم و الی اصفهان منوچهر خان گرجی که حکمرانی سهاب و مسیحی بود در خانه امام جمعه اصفهان نزول نمود . چون باب در خانه امام جمعه نزول نمود زیاده از یکماه و چند رود در آنجا بیشتر ؟ اقامت ننمود که ولوله در شهر اصفهان افتاد . زیرا که اکابر طلبه علم و تجار و سائر هر روز دسته دسته بمحضرش وارد میشدند و غالب ایشان از مراتب نورانیت و وقار و سهابت و کرامتش مندهش میگشتند و از سرعت جوابهائی که باهل علم در مسائل مقرر میفرمود بر وجود علم و قوت روحانیتش معترف میشدند . و از اینجهت عدد اتباعش در اصفهان که دار العلم ممالک ایران و مقرر کبار علمای اهل اسلام است بسیار افزوده شد . و چیزی که زیاده موجب حیرت خلق شد این بود که منوچهر خان و الی مسیحی با آنکه از اعظم امرای ایران بود و بوصف نباهت و فراست و شجاعت اتصاف داشت بر حقیقت باب اذعان نمود . و هم امام جمعه که بلقب سلطان العلماء ملقب بود محبت او را در

دل گرفت . از اینجهت علمای شریعت در اصفهان که بمزید قوت و سطوت از سائر علمای ایران ممتاز بودند بشورش آمدند و بر مقاومت باب قیام کردند . منوچهر خان و الی برای اینکه علما را ساکت کند و فضل باب و عجز ایشان را ظاهر سازد مقرر داشت که جمیع اکابر علمای اصفهان اجتماع نمایند و در محضر او و سلطان العلماء با باب مناظره کنند و کتاب علما صورت مناظره را ظاهر الواقع بنویسند و بطهران بحضور پادشاه ارسال نمایند . و آنچه از مصدر سلطنت حکم صادر شد آنرا مجری دارند . علمای اصفهان چون دو نفر از

ص ۸

اکابر ایشان که نام یکی آقا مهدی کلباسی مجتهد و دیگری میرزا محمد حسن فیلسوف اشراقی نوری بود در مجلسی دیگر در محضر و الی با باب صحبت نموده بودند و صرفهء نبرده بودند از قبول این مناظره استنکاف کردند و آنرا وهن شریعت اسلام دانستند و بر قتل باب متفق شدند . چون حکمران اصفهان اتفاق علما را دید و از صولت و سطوت ایشان خائف بود که مبادا موجب قتل باب گردد بآبرو در مقرر حکومت در محل مناسبی پنهان نمود و چنان وا نمود کرد که او را \_\_\_ بطهران فرستاد و موقتاً آتش فتنهء علما را تسکینی داد .

و معتمد الدوله منوچهر خان در آن اثناء وفات نمود و گرگین خان برادر زادهء او که نایب الحکومهء اصفهان بود عریضهء بحضور حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم ارسال داشت و او را از وفات و الی و پنهان بودن باب در محل حکومت اخبار داد و در تکالیف خود دستور العمل خواست . محمد شاه چون خود بنفسه پادشاهی عارف مشرب بود و با علمای شریعت میل باطنی نداشت و صیت بزرگواری باب و مراتب صفا و نورانیّت و جذابیّت او را از مردم بیغرض بسیار شنیده بود طالب ملاقات باب بود ، ولی صدر اعظم چون در آغاز معلّم و مربی محمد شاه بود و پادشاه با او بصفت ارادت حرکت میفرمود خائف بود که مبادا ملاقات شاه با باب



موجب انجذاب او شود و از مراتب مرشدی و ارادت وی بکاهد لذا امری سخت بگرگین خان صادر نمود که بابر در لباس مبدل با سواران علی بطهران فرستد و قبل از ملاقات با پادشاه تکالیف معین گردد. و گرگین خان بر حسب فرمان بابر بطهران فرستاد. و چون شهر کاشان میان طهران و اصفهانست

ص ۹

سه روز در این مدینه اقامت نمود و این اقامت موجب ایمان جمعی از علما و تجار کاشان بباب گشت و بر عدد بابیه افزوده شد. چون باب محسوب؟ سواران بیک منزلی طهران رسید و کیفیت بصدرا اعظم عرض شد حکم فرمود که در قریهء کلین اقامت نمایند و وارد طهران نگردند تا مراتب را بحضور پادشاه معروض دارد. باب قریب بیست روز در قریهء کلین اقامت نمود و مکتوبی بمحمد شاه ارسال داشت و خواهش نمود که با پادشاه باذن ملاقات فرمایند و در امر وی تفحص نمایند لکن صدر اعظم مانع شد که پادشاه عازم هرات و محاربهء افغان است اگر باب بطهران وارد شود علمای طهران نیز مانند علمای اصفهان بشورش آیند و فتنهء عظیم بر پا کنند بهتر آنست که بابر در قلعهء ماکو در حدود آذربایجان مقیم دارند تا پادشاه از فتح هرات مراجعت فرماید و بفرار در امر باب تفحص نماید. محمد شاه چون از مقصد اصلی صدر اعظم مطلع نبود این رأی را بیسندید و دستخطی در جواب باب باحترام مرقوم داشت. که چون ما عازم مسافرت هستیم باید شما چندی در ماکو اقامت نمائید پس از مراجعت با شما ملاقات خواهیم نمود و قرار گذاشته خواهد شد. در آن مکتوب خواهش فرمود که باب در حق پادشاه دعا کند و از خداوند تعالی برای او تأیید طلب نماید. بنا بر آنچه ذکر شد بابر مصحوب بمحمد بیک چیرچی از طائفه غلاة علی اللّهی باذربایجان ارسال داشتند. و بعضی اهل نظر را اعتقاد این است که سبب اینکه صدر اعظم همیشه سواران طائفه غلاة را برای مصاحبت

باب انتخاب مینمود این بود که این طائفه مسلمان نیستند و قرآن و حدیث

ص ۱۰

نمیفهمند و بعقاید مسلمین از قبیل ظهور مهدی و براهین آن اعتنا ندارند و از این جهت فریفتهء باب نخواهند شد و در حوزه تابعین او داخل نخواهند گشت . لکن با اینهمه ملاحظات محقق است که هنوز بمدینه قزوین که تا طهران تقریباً سه مرحله یعنی پنجاه و چهار میل بیش نیست نرسیده بودند که محمد بیک از معتقدین باب شد . و در شهر هائی که میان طهران و آذربایجان است از قبیل قزوین و ابهر و زنجان بسبب عبور باب عدد اتباع او ازدیاد یافت . و در جمیع ممالک ایران گفتگوی ظهور او بود و در هر محفلی سخن از اثبات و رد او میرفت .

چون بابرا بتبریز قصبهء آذربایجان وارد نمودند قریب چهل روز در آن قلعه اقامت فرمود ولی هیچیک از علمای تبریز با او ملاقات نمودند و سخن نگفتند و پس از این مدت عازم ماکو شدند و بابرا بعلی خان ماکوئی و الی آنحدود سپردند . علی خان مذکور نظر بسیادت باب و مراتب تقوی و سیادت و وقار و متانتی که در او مشاهده مینمود در احترام باب چیزی فرو گذار نینمود لکن حسب المقرر دوولتی باید سخت گیری در \_\_\_ میکرد و جز بندرة خلق را از ملاقات باب غالباً ممنوع نمیفرمود ولی \_\_\_ و دیانت باب یوماً فیوم در ممالک ایران میافزود و عدد اتباع او در هر شهری زیاد میشدند . و لذا علمای آذربایجان نیز مثل علمای سایر بلاد بشورش آمدند و از حکومت آن مملکت زجر و منع باب و اتباع او را بجد طلب نمودند و \_\_\_ او را از ماکو بمحلی ابعده طلب کردند و لذا دولت امر \_\_\_ فرمود که باب \_\_\_ قلعهء ماکوو بقلعهء چهریق که ابعده قلاع \_\_\_ \_\_\_ \_\_\_

حفظ او نهایت \_\_\_ را مرعی دارند. در اینوقت ولیعهد دولت ایران که من بعد بناصر الدین شاه معروف و پادشاه مستقل \_\_\_ شد و الی آذربایجان بود و او برای تفحص

این امر و اسکات علما بابر از قلعه چهریق طلب فرمود . چون باب ثانیاً بتبریز وارد شد ولیعهد کبار علمای بلد را دعوت کرد و بابر احضار فرمود و مناظرتهی مقرون با بغایت استبداد و ظلم و \_\_\_\_\_

ص ۱۱

واقع شد و این \_\_\_\_\_ مناظره را هر يك از مورخین طرفین نوعی نوشته اند . لکن از همان عباراتی که منکرین باب در تواریخ خود در کیفیت این مناظره نوشته اند گذشته از این که \_\_\_\_\_ دروغ و بی اصل نوشته شده است بخوبی مستفاد میشود که مقصد علما و اکابر علمای ایران تحقیق مطلب نبوده است و مقصودشان فقط این بوده که سخنی باهانت و استهزاء گویند و تحریف و تهدید نمایند و مراتب معدلت و \_\_\_\_\_ بابر \_\_\_\_\_ مستور دارند و بالاجمال پس از قیل و قال امر بضر و تعزیر باب صادر شد لکن فراشان حکومت از اجرای این مأموریت ابا نمودند .

لذا شیخ الاسلام تبریز میرزا علی اصغر نام که از علما و از اشراف علویّه بود بانجام این مأموریت قیام نمود و بابر در خانه خود بدست خود بضر چوب تأدیب فرمود . و چون این مهمام معمول رفت ثانیاً بابر بقلعه چهریق ارسال داشتند و در حفظ و منع ناس از ملاقات با او تشدید و تأکید کردند . در این اوقات در جمیع ایران و عراق عرب سخنی جز ذکر ظهور باب در میان خلق نبود و در هر مجلسی از او و قبول و حقیقت و بطلان او سخن میرفت و همه و ولوله بسیار میشد . و غالباً فیما بین اهل اسلام و اتباع باب مناظرات محسنه و \_\_\_\_\_ وقوع مییافت . زیرا که علمای اسلام با کسانی که او را از دین خود اجنبی میدانند ولو هر که باشد ابداً مباحله نمیکنند و بادب و احترام و انسانیت تکلم نمینمایند حتی در مناظره غالباً کلامشان مقرون بانواع استخفاف و اهانت است و مرادف باصناف شتم و لعنت . تا اینکه کار از مدارا بگذشت

و علمای ایران در وجوب قلع و قمع باب و بابیه متفق شدند و حکومت ولایات که غالباً مستبد و مستعد سلب و نهب \_\_\_ بودند صدور این فتوا را مغتنم شمردند . و در بعض بلاد ایران متعرض قتل و غارت

ص ۱۲

بابیه گشتند حتی از قتل اطفال و نسوان نیز مضایقه ننمودند . و \_\_\_ حتی وزرای دولت نیز اعدای بابیه را بعساکر منظمه معاونت نمودند و رؤسای ملک و ملت در قمع بابیه متفق شدند . زیرا که محمد شاه مرحوم در سنه 1848 وفات یافت و ولیعهد او ناصر الدین شاه در 10 سبتمبر همین سنه بر تخت جالس شد . و میرزا تقی خان فراهانی که مردی صفاح و بغایت مستبد بود رتبه وزارت یافت و ببزرگتر لقب دولتی یعنی اتابک اعظم ملقب شد و هم در این اثنا در سه موضع از ملک ایران فیما بین مسلمین و بابیه آتش حرب مشتعل \_\_\_ شد . زیرا که چون علما بر قتل و قمع بابیه فتوی دادند و حکام و ولات ایران بجهت طمع متعرض جان و مال ایشان شدند بابیه در صدد مدافعه بر آمدند . و در نیریز از بلاد فارس و زنجان مدافعه مشتعل گشتند . و \_\_\_ با اینکه عدد \_\_\_ طایفه بابیه بسیار قلیل بود این محاربات بطول انجامید . و \_\_\_ خارق العاده عادت از ایشان بظهور رسید چندانکه شنیدن اسم بابی موجب رعب و خوف اهل اسلام میشد . لذا اتابک اعظم از قلت بضاعت در حسن سیاست فصم این رشته و حصم این فتنه را در قتل باب منحصر می یافت . و بدون اذن ناصر الدین شاه و با مشاورت و اخذ رأی اکابر دولت حکمی بخرمه میرزای حشمةالدوله ؟ و الی آذربایجان که عم ناصرالدین شاه بود صادر نمود . حشمةالدوله چون بآبرو ملاقات کرده بود از اجرای حکم ابا کرد و بوفور تقوی حقیقی و عبادت و ریاضتی که از او دیده و شنیده بود معتذر شد . و بصراحت در مجلس فرمود که ترك ایالت فردوسی از قتل باب اسهل است . و بر سبیل تحکم مذکور داشت مرا گمان بود که از جانب دولت ایران بحرب یکی از دول عظیمه

گردم ندانستم بقتل یکی از ذریه پیغمبر مأمور خواهم شد که فرضی از فرائض دینیه و سنتی از سنن شرعیّه را ترك نموده است . چون امتناع عمّ شاه از قتل باب بعرض اتابك اعظم رسید منشوری دیگر برادر خود میرزا حسن خان که رئیس عساکر کل آذربایجان بود انفاذ داشت و او را بقتل باب مأمور فرمود .

و لذا بابرا بتبریز آوردند و روز 28 شعبان سنه 1266 هجریّه مطابق ماه یونیه سنه 1849 میلادیه او را با یکی از تابعینش آقا محمد علی نام از نجبای آذربایجان بر دیوار میدان سرباز خانه قدیم تبریز که حال محل صنایع و کسب است بر دیواری آویختند و نخست سامخان ارمنی با فوج آرامنهء مأمور باین خدمت شدند . و چون این فوج تفنگهای خود را آتش زدند جمیع گلولها بر ریسمان وارد شد و ابدأ بباب آسیبی نرسید . چون دود تفنگ ها فرو نشست دیدند آقا محمد علی مذکور ایستاده است و باب در حجره جنب آندیوار با کاتب خود آقا سید حسین نام تکلم میکند . و يك باره او را با رفیقش بر هماندیوار آویختند و امر بشلیک نمودند . سامخان ارمنی در این مرتبه از شلیک ابا نمود لذا فوجی دیگر از عساکر سلم آذربایجان باین مأموریت قیام کردند و باب و آقا محمد را هدف گلولهای خود نمودند در این کره گلولهای بسیار بر بدن باب و آن يك وارد شد و هر دو فی الحین جان سپردند . و نعلش باب و تابعش را از میدان مذکور بیرون شهر برده در کنار خندق شهر افکندند و یکدسته قراول برای حفظ آن مأمور داشتند . و این عادت ملوک شرق خاصه ملوک ایران الی یومنا هذاست که هر که را بحکم دولت مقتول میساختند تا مدتی معین در منظر خلق میگذاشتند و از دفن ممانعت میکردند که خلق ببینند و خائف شوند و از مخالفت

احتراز نمایند . در شب دویم اتباع باب بمساعدهء کلانتر تبریز نعش  
 بابرا بردند و در فابریکهء ابریشم بافی یکی از اهل آذربایجان در صندوقی  
 مانند بستهء منسوجات حریر بستند و بطهران بخدمت حضرت بهاءالله ارسال داشتند .  
 و لا شك میرزا تقی خان اتابك اعظم را امید وثیق بود که بقتل باب فتنه  
 ساکت خواهد شد و این طائفه منقرض خواهند گشت . زیرا که بابرا که  
 مصدر این قوت و نفوذ کلمه میدانست کشتند و آتش حروب افروخته را  
 نیز بنوعی خالی از \_\_\_ خاموش نمودند . چه که در مازندران با اینکه عدد  
 اصحاب باب زیاده از ما بین سیصد و چهار صد نبود و این عدد قلیل قریب یازده ماه  
 با زیاده از بیست هزار عسکر حربی با توپخانه و اسلحه کامله مدافعه  
 و مکافحه مینمودند و چندین مرتبه اردوی ایشانرا بر هم زدند و منهزم کردند و  
 آذوقه و ما یحتاج الیه از قبیل ماکول و ملبوس عادی نیز نداشتند عاقبت پس از  
 آنکه رئیس حرب از غلبه بر بابیه عاجز شد با ایشان معاهده بست که اگر بابیه تسلیم  
 شوند و دست از حرب بکشند سردار عسکر هر یک از ایشانرا بوطن  
 خود معاودت خواهد داد و ابداً متعرض جان ایشان نخواهد گشت \_\_\_ این جماعت هر یک  
 از بلدی بودند که ایمان بباب موجب جمع ایشان گشته بود و بدین موجب سردار عسکر  
 و و الی مملکت قسم یاد نمودند و قرآن مهر کردند معذک کله چون بابیه تسلیم شدند و  
 جمیع ایشانرا که چند یوم بود مطلقاً غذائی تناول نکرده بودند در محلی برای غذا  
 خوردن نشانند نا گاه بامر و الی و سردار در اثنای تناول طعام عساکر دولتی ایشانرا  
 احاطه نمودند و با گلوله تفنگ و شمشیر تمامرا مقتول و منعدم کردند . و امر زنجان  
 و تبریز نیز بر این نهج ختام یافت . و آتش افروخته حرب فرو نشست . لکن  
 امر بابیه اختتام نیافت و نار افروخته نفوذ کلمه باب خاموش نشد . و یوماً

فیوم زیاده از سابق بر عدد اتباع باب میافزود . و اتابك اعظم در علاج

کار فرو ماند و عاقبت در آن نزدیکی جان در سر کار تهور و استبداد نهاد. زیرا که پادشاه جوان از مقاصد خفیه او آگاه شد و او سوء سیاست او منجر گشت و رجال دولت بجهت استبداد او در امور مملکت در نیکخواهی؟ او دوری جستند و عاقبت او را بحکم پادشاه از مناصب دولتی معزول داشته بقریهء فین که در سه میلی کاشان واقع است نفی کردند. و تقریباً در سال سیم یا چهارم جلوس پادشاه در حمام فین او را بجهان دیگر فرستادند. و باب در مدت جنود خود پس از ادعا و قیام بدعوت چندین کتاب مرقوم فرمود... از قبیل تفسیر سورهء یوسف که آنرا احسن القصص نامید و تفسیر سورهء کوثر که بطلب عالم شهیر سید عباس دارابی در غایت سرعت مدهشه تحریر نمود و تفسیر سورهء و العصر که هم بر نهج سابق بطلب سلطان العلماء در اصفهان فوراً در حضور او مرقوم داشت و کتاب نبوت خاصه که بخواش منوچهر خان و الی اصفهان بنحو سابق نوشت و هکذا کثیری از رسائل و خطب و دعوات و جواب اسألهء علمیّه عربیه و کتب فارسیه که این جمله را شئون خمسه نامیده و وحی الهی دانسته. و وی بسرعت نزول این کلمات بر قلم و بلسان او بدون تفکر و سکون قلم بر علما احتجاج میفرمود و ایشانرا باوردن مثل آن و یا اذعان بان دعوت مینمود. و باین جهت علمای ایرانرا ملزم و سفحم میداشت. و اکبر کتب باب کتاب بیان فارسی است که در جبل ماکو مرقوم داشت و احکام و شرائع جدیده خود را در آن موقوم نمود.

ص ۱۶

و در حقیقت این کتاب تماماً اوصاف شخص غایبی است که خود را باب او دانست و نام او را در بیان (من ینظر الله) تعبیر مینمود و برای تبشیر خلق بظهور او قیام فرمود و میعاد ظهور او را چنانکه عادت انبیاء مظاهر امر الله است مستور میداشت و برمز و ابهام بان اشاره و اعلام میکرد چنانکه به کیفیت ترتیب همان یعنی کتب نازله در قلم مبارکش در باب مخصوص \_\_\_\_\_ طوبی لمن ینظر الی

نظم بهاء‌الله فانه يظهر و لا مرد له و در باب 3 از واحد 6 ؟ بيان فارسی  
 عبارتی در نهایت لطافت تعیین میفرماید که ظهور . . . \_\_\_\_\_  
 و در این کتاب جمیع شرائع و آداب را تجدید نموده و احکامی مخصوص در عادات و آداب و  
 سنن تشریح فرموده . و تاریخ قمری سابق ایرانیانرا بتاريخ شمسی که عدد عقود آن  
 19 19 x است مقرر داشته و از برای هر يك از شهر و ایام سنویه اسمی که  
 غالباً از اسماء الله است معین کرده . و هکذا از برای اسامی ایام  
 اسبوع از قبیل سبت واحد و اثنین اسامی جدیده وضع فرموده .  
 و هم بابرا بنحو مدهش عادتی بود که در رسائل خود نام هر يك از اکابر اتباع  
 خود را \_\_\_\_\_ با اسمی از اسماء الله بعدد جمل فوراً تطبیق میفرمود و در  
 رأس مکتوب مرقوم میداشت . از قبیل اسم ربّ که 203 عدد با محمد علی و علی محمد و  
 اسم دیان که 65 عدد است یعنی آقا اسد الله خوئی و اسم وحید را با کسی که مراد  
 علامه وحید جناب آقا سید محسن \_\_\_\_\_ بود و در این مقام حضرت باب اعظم در کسی  
 \_\_\_\_\_ برای امتیاز از یحی ازل که او را \_\_\_\_\_ گرفته بود و با ازل که عدد آن  
 308 است تطبیق \_\_\_\_\_ و از اینجهت هر يك از ایشانرا اسم الله میخواند و الی یومنا  
 این لفظ در القاب اصحاب باقی مانده .

( و اما دیانت بهائیه )

مؤسس آن بهاء‌الله است . و الد بهاء‌الله میرزا عباس  
 مشهور بمیرزا بزرگ نوری بود . عائله نوریّه از اشهر عائلات  
 مملکت مازندران اند که در دولت قاجاریه که ملوک حالیه ایرانند  
 رجال این سلسله غالباً بمناصب عالیه از قبیل صدارت و وزارت  
 و استیفاء و کتابت و زعامت عسکریّه و ولایت نائل شدند .



و الی حال جمعی از ایشان در اعداد مستخدمین دولت قاجاریه‌ها و جمعی ذیل  
قاعد از قدمت ولی اسماً از موظفین در مناسب مالیّه و عسکریّه .  
و بهاء‌الله در دویم محرّم سنه 1233 هجریّه مطابق ماه نوامبر سنه  
1817 میلادیّه در طهران متولد شد . و در ظلّ کفالت و حفاظت  
و الد و والده اش تربیت یافت . و چون بسنّ هشت و نه بلوغ یافت  
آثار نجابت و نباهت شدیدّه در وجناتش ظاهر بود و نزد احدی از اهل  
علم تعلّم و تدرّس نمود و ظاهراً مبادی قرائت و کتبت فارسیّه را از پدر  
و سایر اقارب نزدیک خود آموخت . و در سنّ شباب و الدش که از  
اکابر وزرای دولت قاجاریه محسوب بود وفات یافت و کفالت اخوان  
و اخوات او که همه از وی خرد تر بودند در عهده او مقرر شد . و ابداً  
باستخدام در خدمات دولت سر فرود نیامورد و امور معاش خود و تمام  
عائله را از تنظیم املاک و عقار موروثه منتظم داشت . و چون  
باب در فارس قیام نمود وی تقریباً در سن 27 سالگی بود و دعوت  
بابرا علناً تقبل فرمود و در انفاذ کلمهء باییه در طهران و مازندران  
خاصّه در محضر علما و رؤسای آن سامان غایت سعی را مرعی داشت  
و برای اصلاح این امور چندی بصفحات نور که مراد و منشاء سلسلهء نوریّه است  
مسافرت فرمود و با علمای آن بلاد مناظرتهای شایسته نمود چندانکه  
صیت علو نظر و قوت احتجاجش موجب اضطراب بزرگان آن بلاد شد  
و برخی را سبب تصدیق و ایمان و برخی دیگر را محرک حسد و طغیان  
گشت . و بهاء‌الله پس از اقامت و سیر در بلاد مازندران عزیمت

ص ۱۸

رجعت بطهران نمود . و پس از مراجعت در طهران سکونت فرمود و کما  
کان مشغول بنشر مبادی دینیه و ترویج تعلیمات روحیه و حفظ و تشویق  
تشویق باییه بود که حادثهء تعرّض بناصرالدین شاه رخ نمود .

و خلاصه این حادثه چنین بود که جوانی تبریزی محمد صادق نام که خادم یکی از رؤسای بابیه بود و بمخدوم خود ارادتی وافی و وافر داشت و از قتل او \_\_\_\_\_ داشت قصد انتقام از خون باب نمود و این راز را با یکی دیگر از دوستان خود که باو وثوقی داشت و وی را نیز مانند خود از خاص \_\_\_\_\_ میپنداشت در میان نهاد و پس از اتفاق عزیمت طهران نمودند و مقصد خود را از جمیع بابیه پنهان کردند . و پس از ورود بطهران چون شاه در منتزهات شمران بود بقریه نیاوران رفتند و یومی از ایام سنه 1268 هجریه که مطابق است با یکشنبه 10 اگست سنه 1852 میلادیه در حوالی قصر شاهنشاه در قریه \_\_\_\_\_ نیاوران مترصد

اجرای این مقصد گشتند . چون شاه از قصر بیرون آمد و بر اسب سوار گشته اراده تفرج فرمود محمد صادق مذکور پیش رفت و طپانچهء که از باروت و رصاص ساچمه انباشته بود بر پادشاه رها نمود . جماع است و اضطراب شاه موجب خطای رامی شد و پادشاه از اسب در غلطید و از هوش برفت . گماشتگان هجوم کردند و شاه را در ربودند و محمد صادق را هم در حین کشتند . لکن چون معروف بود که خادم یکی از رؤسای طایفه بابیه است این خطا را بعموم \_\_\_\_\_ و چون محمد صادق فوراً کشته شد ممکن نشد که بتحقیق استنطاق نمایند که بچه سبب او باین فعل شنیع اقدام نموده است و متفقین با او کیان بوده اند لکن همین قدر در ایران و دول مستبده ذکر اسم اینکده او خادم بابیه است کافی شد که جمیع را بذنب او متهم دارند و مورد انتقام سازند . اگر چه حقّ جلّ جلاله پادشاه را از این خطر محفوظ داشت و گلوله آن پسر بر شاه کارگر نیامد لکن عموم بابیه که بهیچوجه خبر نداشتند

محترق گشتند . از جمله قریب هشتاد نفس از ایشان در نفس طهران مأخوذ شدند و هر یکی بدست صنفی از اصناف ناس معدوم گشتند . زیرا که مدیریت امور سیاسیه چنان صلاح دانستند که هر يك از این مأخوذینرا بدست صنفی از اصناف ناس مقتول دارند تا عداوت فیما بین طائفه شیعه و بابیه بین طبقات الخلق متوزع گردد و منافرت بین الامتین عمومیت یابد . شاید این حسن سیاست سبب نفرت تامه خلق از بابیه و تسکین نفوذ کلمهء باب گردد . لهذا آن بیچارگان بیخبر از کار را بدین گونه تقسیم کردند یکی را بتوپچیان و یکیرا بفراشان و یکی را بدفتر داران دیگریرا بعساکر نظام و شخصی را بعلمای اعلام و هکذا الی اصناف کسبه از قبیل صنف تجار و صنف نجار و صنف آهنگر و صنف بزاز الی پادوز ؟ و رزار توزیع نمودند و هر صنف در کمال سرور شخصی ماسور را بنوعی که دلخواه ایشان بود بوادی عدم فرستادند . برخی را زنده شقه کردند و برخی را بدهان توپ بستند و بعضی را پاره پاره نمودند . و جوانان قاجاریه \_\_\_ برای آزمایش زوربازی خویش اسیر خویش را با شمشیر دو نیمه زدند و از جمله کسانی که در اینحادثه بنحو مدهش جان باختند یکی سلیمان خان پسر یحیی خان تبریزی است که از جمله فدویان باب بود . چون حکم قتل او صادر شد نخست او را برهنه کردند و با کارد بدن او را سوراخ سوراخ نمودند و در آن شمعهای افروخته نهادند و با این حال مهاری در بینی او نموده و در جمیع اسواق طهران گردانیدند و هر شمعی که با گوشت و خون او محترق گشته تمام میشد شمع دیگر بجای آن میخلانیدند و خلق موج موج بتماشای او مجتمع بودند و با او متفرجاً گردش مینمودند . و او در همه اینحالات

ص ۲۰

ساکت و صابر بود و ابدأ آثار اضطراب و جزع در او رخ ننمود و لب به \_\_\_ و طلب رأفت که در اینمواقع از امور طبیعیه بشریه است مطلقاً نگشود بل با روی افروخته و قد افراخته اظهار بشاشت و استبشار مینمود

و بتغزل و ترنم اشعار عاشقانه میسرود . چندانکه قلوب قاسیه  
تماشائیان باهتزار و اضطراب آمد و حیرت بخش صغار و کبار اهل طهران  
گشت . عاقبت او را پس از این تشهیر از طرف طول دو نیم  
کردند و نیمهای آنرا بطرفین دروازه قدیم عبد العظیم آویختند . گفته اند  
که چون کار بدین هنجار کشید امام جمعه طهران با پادشاه ملاقات نمود  
و بدین تهور او را ملامت کرد . و بعضی دیگر گویند یکی از سفرای خارجه  
پادشاه عرضه داشت که اگر یکی دیگر از طائفهء بابیه در موقع جان باختن  
اینگونه استقامت نماید نیمی از امت بای کردند و من بعد علاج صعب  
گردد . از اینجهت پادشاه در حکم \_\_\_ امر باستفسار رسیدگی فرمود . لکن  
محاكمهء بابیه از آنزمان ببعد نزد حکام و علمای ایران اشبه است بدیوان تفتیش و  
محاكمه اراتکه در \_\_\_ . زیرا که اعتراف بباییت در نزد حکومت خود  
بمنزله اعتراف باعظم معاصی است که موجب قتل گردد اگر چه معترف  
بغایت سامی السیره و موصوف بتقوی و طهارت باشد . و غالباً وجود  
کتاب بابیه در نزد کسی و یا مکالمه و معامله با آنطایفه و حمایت از متهم مثبت  
جرم و جریرت او نزد علما گردد و بسیار مشاهده شده است که اگر لفظ الله  
ابهی و یا بهاء و یا باب و امثالها در کاغذ پارهء در جیب متهم یافت  
شود در اثبات کفر او کفایت نماید و محتاج تشاهد دیگر نشود .

ص ۲۱

و بالجمله از جملهء نفوسی که در این حادثه مأخوذ و محبوس گشتند  
یکی \_\_\_ اقدس بهاءالله بود . او در قریهء افجه از توابع طهران بود که این  
حادثه رخداد و باب میفرمود چون اینخبر ببهاء الله رسید چون از بی اطلاعی کامل  
بابیه از این حادثه و بیگناهی ایشان \_\_\_ باطمینان خاطر سوار شده عازم نیاوران  
شد لکن بمحض وصول گرفتار گشت و قریب چهار ماه در زندان طهران  
مغلول و مسجون گشت . و عاقبت چون مفتشین تفحص نمودند و بدقت

رسیدگی کردند که ساحت او نفی و طاهر ظاهر شد که ابداً با مرتکب  
ارتباطی بل اطلاعی هم نداشته است . لذا پادشاه امر فرمود  
که وی عازم عراق عرب گردد و در مشاهد ائمه شیعه که همیشه  
منفای محترمین دولت ایران است ساکن شود . و به این موجب در سنه 1269 هجری مطابق  
1852 میلادی بهاءالله با جمعی از مأمورین دولت ایران عازم عراق شد و در بغداد  
ساکن گشت و جمعی حتی اکثر بایبه را گمان این است که سفیر دولت روس پس از  
آنکه براءت بهاءالله از معرفت محمد صادق ثابت شد توسط فرمود  
و موجب استخلاص بهاءالله شد . حتجی اینکه نوشتنهاند که چون  
بهاءالله با سواران دولتی ایران عازم بغداد شد سفیر روس نیز  
از گماشتگان خود کسی را همراه نمود تا در راه بهاءالله را محافظت نمایند  
که مبدا مأمورین ایران در اثنای طریق قصد حیوة وی کنند و \_\_\_ او را مقتول  
سازند . لکن این قول نزد من استوار نیست . زیرا سفیر  
روس کلماتی \_\_\_ شهادت که دال بر غایت طهارت ساحت و مهابت و مدح بهاءالله و  
طهارت سیرت او گفته بود و ابداً وساطتی و یا تحکمی ننموده بود . ولی شهادت سفیر  
روسرا در تمجید بهاءالله نزد میرزا آقا خان صدر اعظم کفایت می نمود که موجب

ص ۲۲

اسکات و ترضیه شاه گردد و حکم استخلاص بهاءالله را از نفس  
پادشاه صادر فرماید ولی در حقیقت سبب استخلاص او همان  
بود که بر پادشاه ثابت شد که او از این مقصد ابداً اطلاع نداشته و با محمد صادق  
تبریزی بهیچ وجه مرتبط نبوده است

و حالات طایفه بایبه در این اوقات بغایت پریشان و \_\_\_ بود. زیرا که اضطهاد  
علماء و امراء از طرفی و تهمتهای راست و دروغ خلق از طرفی و یکی ایشانرا  
در نظر خلق بغایت موهون و مطعون داشته بود که اکثر نفوس ابیه  
از انتساب بباویه ابا مینمودند. بل غالباً دفع ایشانرا از فرائض دینیّه

میشمردند زیرا که اعمال و افعال غالب بایه بغایت مغایر آداب عامه خلق مشاهده میشود و بسبب سوء تربیت بعضی رؤسای \_\_\_ بسیاری از اعمال قبیحه ای از ایشان مذکور میگشت و عمدهء اسباب این اشتها باعمال \_\_\_ شدت اضطهاد و \_\_\_ اعداء بود که نمیگذاشت فرق فیما بین خوب و بد و صالح و طالح ایشان معلوم شود و لذا اگر فعل مذمومی از یکی از بایه صدور مییافت آنرا بعموم نسبت میدانند؟ زیرا که بایه قدرت \_\_\_ رفع تهمت از خود نبودند

علاوه از اینکه چون حضرت باب از قرب ظهور اعظم در هر کتاب اعلام فرموده بود جماعتی از قبیل سید علما و در عراق و حاجی میرزا موسی متولی \_\_\_ در قم و حاجی ملا هاشم نراقی در کاشان و میرزا اسد الله دیان در آذربایجان و هکذا جمعی دیگر هر يك بخود سری \_\_\_ مداعیه بر آورده؟ بودند. و هر يك نفوسی معدوده از بایه را بخود معتقد نمودند. و طایفه واحدهء بفرق وسیع عدیده متفرق و متشتت کردند. و این تشتت و تفرق عقاید نیز موجب صدور اعمال متغایر میشود و بر اتهام بایه میافزود و بیشتر خلق را از این طائفه متنفر میداشت و اشهر این جماعت که میرزا یحیی بود که

باب او را باسم الازل در الواح خود خطاب مینمود و او اگرچه خود را وصی باب میدانست لکن در مراسلات خود باسم توقیعات در میان اتباع او مشتهر است ادعاهای فوق العاده میکرد و کلمات خود را وحی سماوی میدانست و اغلب بایه بوی معتقد شدند و او را مرجع و ماب حقیقی خود دانستند. و او غالباً در لباس مبدل مستور و پوشیده حرکت میفرمود و گاهی در لباس درویشی و گاهی در قرین تجار و وقتی بلباس اعراب مسافرت مینمود. و جمعی را اعتقاد این است که این

ص ۲۳

فقرهء وصایت میرزا یحیی ازل بمشاورت باب و بهاءالله تأسیس یافت زیرا در آغاز جلوس ناصر الدین شاه اتابك اعظم در صدد بود که مصدر

اصلی این حرکات را بدست آورد و آب را از سر چشمه قطع نماید . و لهذا بوساطت میرزا عبد الکریم قزوینی که امین حفظ و ارسال توقیعات باب بود فیما بین مشاورت نموده ازل را بوضایت مشتهر ساختند و باین تدبیر مرکز امر یعنی بهاءالله را از تعرض اتابک اعظم محفوظ داشتند لکن باعتقاد من ظهور دعاوی متفاوته از محلات مختلفه بیشتر بهاءالله را از خطور بافکار دور مینمود و از تعرض وزیر خطر و امیر کبیر محفوظ میداشت و مصدر این قوت و نفوذ را خفی و مستور میکرد .

باری چون بهاءالله ببغداد که مرکز ایالت عراق است وارد شد حالت بابیه را بغایت پریشان یافت . جماعتی قلیل مانند اغنام بلا داعی همه متفرق الخیال و افسرده و متشتت الافکار و پژمرده نه مصدری که موجب جمع کلمهء ایشان شود و نه حسن اعمالی که موجب جذب قلوب خلق گردد و نه آسایش و امنیتی که سبب اشتغال ایشان بموارد ارتزاق آید و نه هیئتی و کثرتی که اعدای ایشان را ساکت کند و نه ثروت و غنائی که عنای سفر را بر ایشان آسان نماید . و نه رئیس منوری که در این تاریکی چراغ هدایتی فرا راه ایشان دارد . نه غم خوار ده یافتهء که آن جمع گمشدگان رشد و فلاح را دیگر باره بصراط مستقیم تقوی و صلاح باز آرد . خلاصه چون بهاءالله بر آن ارض ورود فرمود در جبینش انوار رشد دیدند و از دفتر رفتارش آیت نجاح خواندند . از همه

ص ۲۴

گسستند و باو پیوستند اطاعتش را مقدمهء رستگاری دانستند و فروتنی در حضرتش را منتج سر افرازی شمردند . و وی در صدد تهذیب اخلاق و تأدیب اعمال ایشان بر آمد . بلطف بیان و حسن سلوک و حکمت اعمال معجوفه ؟ ایشانرا باعتدال آورد . تا آنکه در اندک زمان از اثر حسن تربیت او ضعف آن قوم بقوت و تفرقهء ایشان بجمعیّت و اعوجاج اخلاقشان باعتدال

و سوء اطوارشان بحسن اعمال تبدیل یافت . دوباره قوت فاقده  
بکلمهء ناقذه مبدل شد . و قلّت عدد بکثرت و ازدیاد انجامید  
شهرت ببدنامی بذکر خیر تبدیل یافت و نفرت و جفای ناس بمؤانست  
و اقبال منتهی گشت . علمای بغداد بمدح بهاءالله ناطق شدند  
و رؤسای آن ملک بمعاشرت بابیه شائق گشتند ولی این فقرات  
موجب عداوت برخی از رؤسای داخلیه شگت و آتش رشکی در قلوب رؤسای بابیه که هر  
یک داعیه داشتند افروخته شد و حسد خویش موجب نسیان  
عدوان بیگانه شد و لذا بهاءالله برای اخمدار حسد داخلی  
بدون اطلاع اقارب و دوستان خود مایل بغربت و هجرت گشت  
و بی آنکه نفسی را بمقصد خود اعلام فرماید بجانب کردستان مهاجرت  
نمود و قلبی در سلیمانیه و اغلب در جبال سرگلو که از توابع آن بلاد است  
اقامت نمود و مدت دو سال تقریبا این هجرت و تغرب امتداد  
یافت . عاقبت پس از تفحص بسیار بعضی از خواص او از محل اقامتش  
مطلع شدند و چون ملاحظه نمودند که اگر وی از جمع کناره گیرد  
دوباره جمعیت بتثیت و قوت بضعف خواهد انجامید بهر وسیله  
بود او را راضی کردند در مصاحبتش ببغداد وارد شدند . چون در این

ص ۲۵

کرة ؟ ببغداد وارد گردید و دلّهای آشفته از مفارقتش بیارمید قوت نفوذ  
کلمه‌هاش ظاهر تر شد و نفوس مستعده از اقطار ایران و عربستان بحضرتش وارد شدند  
و از امطار فائضهء بیاناتش مستفیض گشتند و پس از مراجعت موجب  
اقبال نفوس دیگر گشته در نشر امر و انفاذ کلمه‌هاش غایت سعی را مرعی  
داشتند . چندانکه در اندک وقتی با صفات سابق بر عدد اتباعش  
افزود و مهابت آن قوم در دلها استقرار کل یافت . و ذکرشان در السنهء  
وافواه سایر ملل دایر گشت و تدریس و تاریخ وقایع و حالاتشان در نزد اهل



تألیف و تصنیف اهمیت یافت .

چون بسبب اقامت بهاء‌الله در بغداد در امر بابیه قوامی و رونقی پدید شد و بر عدد و اعتبار ایشان در اقطار افزود این فخره محرک حسد و عناد علمای عراق شد . زیرا که مدن کربلا و نجف و کاظمیه و سامره که از بلاد شهیر عراق است مرکز مهم مذهب شیعه است . زیرا که قبور و مشاهد اکثر ائمه اثنی عشر که پیشوا و مقتدای شیعه ایرانست در این بلاد واقع است و نفوس لاتحصی هر ساله بجهت زیارت این مشاهد از ایران و هندوستان و یمن و سایر بلاد باین ملک مسافرت مینمایند . و مرکز علمی اهل ایران نیز مدینه نجف و کربلا است که علمای ایران شهادت اجتهاد خود را از علمای آنجا تحصیل میکنند و غالباً هم در این بلاد بتعلیم و اکتساب معارف دینیه میپردازند . و لذا کبار علمای شیعه در کربلا و نجف ساکنند و غالباً بمطاعت عامه و نفوذ قول در میان عموم شیعه در اقطار عالم مشهور و مسلم .

ص ۲۶

و بالجمله چون علمای عراق نفوذ کلمه بابیه و بالاخص مزید احترام حضرت بهاء‌الله را دیدند بدفع این طایفه قیام نمودند و روزی در مدینه کاظمیه که در دو سه میلی بغداد است در تحت ریاست شیخ عبد الحسین مجتهد طهرانی مجتمع شدند و در دفع طایفه بابیه مشورت کردند . و اگر چه اعلم علمای شیعه شیخ مرتضای انصاری که سمت مسلمیت ؟ عامه و حکومت و مطاعت مطلقه داشت با ایشان موافقت نمود و از آنجمله خود را منفصل داشت لکن چون سایرین همه متفق بودند و مدبرین امور سیاسیه بل عموم شیعه اثنی عشریه ایشانرا مساعدت و معاضدت مینمودند انفصال شیخ اکبر موجب یأس و فتور ایشان نشد و عاقبت یکی از علما را که ملا حسن عمو نام داشت و \_\_\_\_\_ اعتماد شیخ عبد الحسین

و معتمد علیه کل بود برسالت نزد بهاءالله فرستادند . و لکن این مشاورت و ارسال سفارت مطلقاً مفید فائده نشد و قطع غائله ننمود . زیرا که این رسول چون از بغداد رجعت نمود انقلابی ظاهر در او مشهود بود . کانه لسانی بود در ستایش بهاءالله ناطق و قلبی بتوقیر و تعظیم امرش تائق و شائق . و بالاجمال بعلماء معروض داشت که امر بهاءالله و حزب او خلاف آنی است که تصور نموده و استماع فرموده‌اید . و بحری است از علم متلاطم و متدقق و بیانش چون سیل متحد و جاری و مهاجم بانوار بحدت و عزت از جبینش متلئلا و مشرق است و زلال معارف از لسان و بیانش جاری و متدقق . و در علم بحر معاج است و در حجره سراج وهاج . و در هر صورت وی حاضر است که با علمای جالس و مجتمع گردد و بحجج قطعیه و براهین

ص ۲۷

یقینیه حقیقت طریقه خود را واضح و مبرهن دارد . و اگر علمای اعلام فی المثل بمنظره علمیه اکتفا نمایند و معجزه سماویّه و آیت الهیه طلبند اگر بر يك آیت از آیات عجیبه متفق گردند و بامت اعلان کنند هم حاضر است که در میعاد مقرر آنچه مکنون خاطر علما و مطلوب و متفق علیه فقها است علناً ظاهر فرماید و وسائل انکار و تسویف را من کل الجهات مقطوع و منقصم گرداند . علماء از این تجری از میدان فرار کردند و از نهیب این قیام عجیب آیت این المفر خواندند . چه مقصد علما این نبود که در واقع حقیقت حال معلوم گردد و حق از باطل پدید آید . بل مقصودشان این بود که باین تهدید موجب ضعف بابیه شوند یعنی ایشانرا تخویف کنند و نفوذ دیانت ایشانرا توقیف نمایند . لکن باین سفارت آیت منعکس شد و ضعف از طرف اکثر علماء نمودار گشت . لذا علمای اعلام بتدبیر دیگر مشتعل شدند و بمراکز سیاسیّه توسل جستند و با سفیر مقیم در اسلامبول و رجال دولت در طهران مخابره و مراسله

نمودند . تا آنکه اخیراً بخواهش دولت ایران امر احضار بهاءالله باسلامبول از دولت ترکیه صادر شد و و الی بغداد صورت حکم را در در غایت حزن و اسف بیهاءالله ارسال فرمود .

بهاءالله حسب الحکم در ماه اپریل شنبه 1862 که مطابق بود با یوم دویم شهر ذی قعدهء 1279 وقت صلوة عصر از بغداد خارج شد و در باغ نجیب پاشا و الی سابق عراق نزول نمود و دوازده یوم در آن باغ اقامت کرد . و این دوازده روز را طایفه بهائیّه

ص ۲۸

عید اعظم شمارند و یوم ظهور بهاءالله دانند . زیرا که حضرت بهاءالله در این ایام در نزد خواص خود اظهار امر فرمود و ایشانرا بصبر و شکیبائی و استقامت و بردباری و اهتمام در تهذیب اخلاق و تحسین آداب تأکید و توصیه بلیغ نمود و اطمینان بخشید در نزول نصرت و تأییدات الهیه واثق و امیدوار \_\_\_ و پس از انقضای دوازده یوم با اهل و عیال و بعض خدام و اصحاب خود از طریق موصل عازم استنبول گشت . و در موصل ازل که با بعض از عرب بادیه در تبدیل لباس مسافرت کرده بود بیهاءالله ملحق شده و از طریق سامسون وارد اسلامبول شدند و در محلی که اولیای دولت عثمانیه معین کرده بودند نازل گشتند . و پس از یومی چند منزلی دیگر اختیار نموده چهار ماه در آن عاصمه گذرانیدند . چون در این اقامت در استنبول \_\_\_ \_\_\_ اترک بهاءالله با وزیر خارجیّه و صدر اعظم ملاقات نمود و ابدأ برؤسای ملک و سیاست متوسّل نگشت و بنفسی توسّل نجست سفیر ایران وسیلهء بدست آورده خاطر اکابر دولت ترک را از بهاءالله مکدر داشت و او را بامور بی اصل متهم کرد . و در هر صورت از دالت عثمانی حکم صادر شد که بهاءالله و اتباعش در مدینهء ادرنه که ابعد بلاد

عثمانیه است از ایران ساکن شوند و بدینموجب آنجماعت عازم ادرنه شدند و قریب پنج سال در آن ملک ساکن و مقیم گشتند . در ایام اقامت در ادرنه امر بهاءالله بغایت اشتهاار یافت و دعوتش استعلاء پذیرفت و اکثر بابیه در عداد اتباعش منخرط گشتند و بطائفهء بهائیّه معروف شدند . و از اینجهت نار حسد در قلوب دو طائفهء

ص ۲۹

شیعه و بابیه بر ضد بهاءالله افروخته شد و غالباً رؤسای اتباع ازل و اکابر شیعه بر معاندت بهائیان متفق و يك رأى گشتند و بحیل و دسائس خاطر اکابر دولت عثمانی را بر این طائفه مشوش و مکدر ساختند . تا اینکه اخیراً عساکر دولتی یعنی ضبطیه ادرنه روزی حسب الامر گرد خانهء بهاءالله را احاطه نمودند و عموم اهل البیت را از دخول و خروج محصور و ممنوع ساختند چندانکه گویند سه شبانه روز اهل بیت بهائیّه برای آشامیدن و لوازم دیگر آب نیافتند و اکثری را گمان این شد که حکم اعدام جمیع از مصدر امر از اسلامبول صادر شده چون اهل ادرنه در مدت پنج سال از کرامت و بزرگواری و نهایت رحمت و رأفت و مردمی از جمال ابهی و آستانش مشاهده نموده بودند لذا سکنه ادرنه از نصاری و مسلمین

بر گرد بیت بهاءالله مجتمع گشته و باواز بلند میگریستند لکن نار انجذاب در قلوب نصاری مشتعال تر بود گریهء ایشان اطهر و اکثر . و از جمله حوادث مسلمّه این است که بهاءالله بعمر آقا نامی از مأمورین بنفی و ابعاد او صریحاً از حوادث آتیه دولت عثمانیه از قبیل خلع سلطان عبدالعزیز مرحوم رفتن متعاقبهء آن مفصلاً اخبار فرمود و خصوصیات این حوادث را در الواح متعدده از قبیل لوح رئیس که باسم ذبیح نازل شده و لوح ك و ظ که سمندر قزوینی بان مخاطب گشته تصریح فرموده . لوح رئیس را مرحوم ذبیح تقریباً هشت ماه قبل از وقوع خلع سلطان عبدالعزیز مرحوم

ذبیح در دارالخلافة طهران بر این نگارنده از روی نسخهء اصل که خط \_\_\_ خادم بود تلاوت فرمود و لوح سمندر را نیز \_\_\_ آن قرائت کرد و از جمیع وقوعات بنحوی که در ادرنه و عالی بولی استماع داشته بود حکایت نمود . و آن هنگام نگارنده در مذهب تشیع راسخ بود و این حکایترا بر سبیل استغراب

ص ۳۰

استماع مینمود و بالجمله از مصدر امر \_\_\_ صدراعظم عثمانی حسب الامر سلطان عبد العزیز حکم صادر شد که بهاءالله را با اهل بیت او و بعضی اتباع و خدامش بمدینه عکا از مدن سوریه که در آن اوقات بروادت آب هوا موصوف بود و منفای محرمین در دولت علیّه محسوب میشد نفی نمایند . و باین موجب در یوم 20 ماه ربیع الثانی 1285 هجری مطابق اگست 1868 میلادی از مدینهء ادرنه خارج و یوم 13 شهر جمادی الاولی سنة مذکوره مطابق شهر سبتمبر هذه السنه وارد عکا شدند . اهل بهاء را معتقد چنین است که بدین نفی وعود الهیّه باراضی مقدسه تکمیل یافت و بشارات انبیای اسرائیل در ظهور ربّ جلیل تمام آمد و میعاد اطلاق آل خلیل از ذل طویل و هوان و بیل فرا رسید . چون بهاءالله در عکا وارد شدند قریب دو سال بر حسب حکم دولت عثمانی در قشله عسکریّه که قلعهء است از صخور اقامت نمود و پس از اینمدّت در بیوت خارج قلعهء عکا در نفس مدینه ساکن شدند . قلعهء عکا از ثغور قدیمه است که حروب دویست ساله صلیبیه از حوادث مدینهء صغیره او \_\_\_ است و در هر فتحی از فتوحات بلاد \_\_\_ عین \_\_\_ هفتاد هزار الی چهل هزار و سی هزار زن و مرد و صغیر و کبیر از نوادر حقیرهء آن محسوب . احجاری که در اطراف آن منثور است خاک بلایای مدهشه است که دست چرخ بوساطت منجنیق بر سر مسکینان نثار مینمود و آب ثقیل آبادش خون بیچارگان است که فلك در جام آلام بر سکنه آن مساکین می پیمود ؟ ایثار میکرد .

(در سال 1312 که نگارنده مقیم آن ثغور بود گاهی در صحراهای آن

ص ۳۱

که در فصل بهار از کثرت ریاحین و ازهار از متزهات نادر المثل آن مصار؟ است تفرج  
مینمود و در حوادث ماضیه این بلاد که هم از نوادر عبر و امثال است تفکر میکرد .  
گاهی از مشاهده گل‌های سرخ این گمان مینمود که این خون گلگون رخان است که بر صفت  
شقایق و لاله دمید . و زمانی از تفرس در گل‌های زرد تصور میکرد که این روی  
نوجوانان؟ است که از بیم شمشیر رنگ از رویشان پریده و هنگامی در شنگرفهای؟ سفید  
میدید که این بناگوش دلبران است که بر صورت هیئت یاسمین و زنبق دمیده \_\_\_  
در کشاکش این افکار گرفتار که ناگاه در نزدیکی تل فخار منابی بنظر \_\_\_ استخوان  
کشتگان و دم گذشتگان که چون دفن آنهمه مقتول ممکن نبوده است پس از قتل در گودی  
انباشته اند و برای عبرت آیندگان بیاد گذاشته . بسی بحیرت در آن نگریستم  
و با خود گفتم . یا ابا الفضل این آثار که از ملل عتیقه بیادگار مانده است  
بهترین برهان ناطقی است بر ضخامت کبد گذشتگان و سوء افکار پیشینیان . و هم شهادت  
ساکن است بر حسن شریعت بهائیّه و رحمت الهیّه در این ظهور قدسیّه اگر انسان فی  
المثل بشرائع و ادیان الهیّه هم معتقد نباشند . باید بر فضل بهاءالله  
و لزوم اتباع دیانت شهادت دهد . که اتباع خود را از حروب نهی فرموده  
بل از قیل و قال و بحث و جدال نیز ممنوع داشته و بالکلّ امر قتال را از دفتر  
دیانت محو کرده . و عالم را وطن واحد و ناس را اوراق شجرهء واحد خوانده  
تا عصبیّت جاهلیّت از خاطر ها زدوده گردد و مجانبت مغایرت؟ جنسیه  
از خاطر ها سترده شود . تا من بعد خلق ادیان الهیّه را که پیغمبران برای  
تألیف و اتفاق تشریح فرموده اند وسیلهء تحزّب و اختلاف نکنند  
و قوانین مقدّسهء را که برای ایجاد محبّت و الفت ایجاد شده بهانهء  
حرب و قتال نسازند . و این چنین مفاکهای از رمم انباشته بیادگار نگذارند .

من در این اندیشه مستغرق که ناگاه ملاحظه نمودم شیطان \_\_\_ در این بوستان یزدانی  
 نیز باسم \_\_\_ بد و فاسد کاشته و رزان خلاف و اختلالات در مزرع توحید و  
 ایتلاف بهائی انبات داشته است . آزرده و پریشان شگفتم و خجلت زده و شرمسار  
 گشتم . لکن دیگر باره سبزهء امید از مزرع امل دمید که دیدم روح الله اعظم  
 در متائی انجیل باین ترانه جلیل مترنم و \_\_\_ است که هنگام اقتطاف سنابل  
 زارع ملکوت زوان ؟ خلاف را جمع فرماید . و نار خشم لایطفی محترق و معدوم  
 سازد یعنی اختلافات ناقضین و ناکبین بقوت عهد متین ؟ نار محو و \_\_\_ و ظلمت  
 اختلاف و نفاق با \_\_\_ انوار مشرق \_\_\_ گشت کذلک قضی الامر و جف القلم .  
 اگر چه بلایا و مصائب جمال اقدس ابهی در ایام اقامت در عگا فوق آن بود لو لا  
 عنایة الله و رحمته و تأییده و نصرته که انسان صبور در آن صبر تواند نمود  
 خطوب و شدت مصائب و کروب مانع نشر معارف و \_\_\_ مطالب نگشت . زیرا  
 مصائب بهاءالله بمعارضهء علمای مستبد و مدانقه تهم کاذبه فقهای  
 متعصب انحصار نداشت . شدائد وارده بر حضرتش باستبداد \_\_\_  
 ملک و اطماع ولات بلاد که غالباً معاندت غیر \_\_\_ خویش را از فرائض  
 دینیہ میشمردند و اذیت خارج \_\_\_ دین و آئین میدانستند و \_\_\_ دستان \_\_\_  
 \_\_\_ مدافعهء دشمنان \_\_\_ و نگاهداری \_\_\_ ایشان سر نزند \_\_\_  
 . . . . .

زیرا این جماعت که باسم بهائی موسوم بودند بعضی از ایشان میان از طائفهء بابیه  
 بودند و دیانت بهائی را تازه اختیار نمودند . و آنجماعت در ایام فترت ( یعنی پس  
 از قتل باب و قبل از قیام بهاءالله بامر دعوت ) غالباً بسبب سوء تربیت رؤسای  
 متعدده غالباً از مسلك اعتدال خارج شده بودند . و باشنع اعمال از قبیل حلال  
 دانستن اموال ناس و غصب اموال محارب بل نفس قتال و جدال را بحکم

شریعت اسلامیة که دین اصلی ایشان بود جایز میدانستند . و اغلب بابیه بل تمام  
 ایشان از \_\_\_ احکام باب نیز بی اطلاع بودند و در اغلب مسائل عقائد شیعه را که دین  
 ابا و اجدادشان بود مأخذ دیانت بابیه گمان مینمودند . زیرا که ولات دولت  
 ایرانی چندان در سجن باب و منع او از مخالطه و ملاقات خدمات با احباب تأکید  
 کرده بودند که اغلب ایشان بآبرو ندیده بودند و از احکام او اطلاع نداشتند . و لهذا  
 بحکم علمای شیعه محاربه و مدافعه را جایز دانستند و منهوبا حرباً ملک شرعی خود  
 پنداشتند . و این فقره با اصل اصیل دیانت بهاءالله که تأسیس حقیقت \_\_\_  
 و تعمیم تربیت انسانیت بود منافات کلیه داشت و تعدیل اخلاق و حفظ اعمال امتی که هر  
 ده نفس از ایشان در بلدی و هر جمعی در مملکتی ساکن بودند امری  
 خارق عادت مینمود . و فی الحقیقه اگر انسان بنیه درست ملاحظه کند  
 این امر را خارق عادت ظاهره ببیند و امری غیر مکرر و نادر الوقوع در  
 عالم مشاهده نماید . چه وقتی باب قیام فرمود اهل اسلام  
 عموماً و شیعه امامیه خصوصاً بجان طالب ظهور مهدی موعود بودند و  
 او را مروج شریعت اسلامیة گمان مینمودند . لهذا کبار علمای  
 ایران در حوزهء اتباع باب داخل شدند . معذک امر او جز در مذهب  
 شیعه امامیه نفوذ نمود و خارج ایران و عراق که آنهم فی الحقیقه \_\_\_  
 \_\_\_ و کثرت شیعه حکم ایرانرا دارد ابدأً سرایت نکرد . ولی وقتی که بهاءالله  
 قیام فرمود جماعت بابیه قومی بد نام بوند و جماعتی قلیل و مطرود  
 و متشتت مشاهده میشدند و اکابر اهل اسلام دفع ایشانرا اعظم  
 واجبات دینی میدانستند و حفظ ملک و دین را موقوف بطرد این

ص ۳۴

فئه میشمردند . معذک \_\_\_ دیری نگذشت که از اثر حسن تربیت بهاءالله  
 اتباع او یعنی امت بهائیه بحسن اعمال و نیکی اطوار معروف شدند  
 و بنفوذ کلمه و نصرت روحانیه و حسن عقائد دینیة مؤید و منصور



گشتند . بر عدد اتباعش یوماً فیوم بر افزود و قوت کلمه‌هاش  
حیناً بعد حین تجلی نمود . چندان که در اندک وقت از ایران بدیگر  
ممالک داخل شد و از اسلام بسایر ملل سرایت کرد حتی از  
امم بعیده که بالکل میّت و منعدم محسوب میشدند از یهود و زردشتیان  
و غلاة آلف مؤلفه بقبول امرش افتخار یافتند و هر یک در کمال سرور  
و استقامت متحمل اضطهاد و ظلم مسلمین و هم کیشان خویش واقع گشتند .  
و این فقره \_\_\_ ... دیانت بهائی بر تعجب و استغراب اهل نباهت بر افزود . زیرا  
که این اشخاص نفوس قلیله نبودند و غالباً در میان قوم خود از اهل ثروت و مکنت و یا  
سنخ تجار و اهل صناعت بودند و جای این نبود که بهیچ وجه در قبول این  
دیانت بطمع متهم شوند که فی المثل بجهت ثروت و یا بجهت تحصیل شهرت و عزّت این  
\_\_\_ بهائی شده اند زیرا که در طرف اتباع بهاءالله ثروت و غنائی  
و یا عزّت و سلطهء متصور نبود . و پس از قبول این دیانت هم نوعی استقامت  
ظاهر میشدند که خوف جان و مال موجب زوال اعتقادشان نمیشد و  
کثرت بلایا موجب برودت حرارتشان نمیگشت . و لذا امت بهائیّه  
این ثبوت و استقامت و صبر در بلایا و محنت را برهان حقیقت دیانت  
بهائیّه میدانند و ادلّ دلائل و اصدقّ شهود بر قوت کلمهء بهاءالله  
میشمرند .

ص ۳۵

و بهاءالله پس از ورود بعکا برای تحریر مراسلات و هم برای قطع لسان اعدای خود  
از اختراع ؟ تهّم و مفتریات غالباً از معاشرت با عموم خلق اجتناب  
میفرمود . مگر آنکه نفسی بالخصوص طالب ملاقات او گردد و در اینصورت  
آن شخص را اذن بملاقات میفرمود و غالباً اوقات خود را بتحریر و رسائل و جواب  
مسائل خلق مصروف مینمود . و معاشرت با خلق و تنظیم امر را بفرزند  
ارشد خود که باسم \_\_\_ میرزا عباس موسوم و بغصن الله اعظم ملقب و معروف بود

محوّل میداشت . حتی آنکه از بیتی که پس از خروج از قشله در آن اقامت فرمود  
 قریب نه سال خارج نشد و از تفرّج در بساطین که اکابر اهل ایران برای حفظ صحّت  
 بان مقعود و مجبورند ؟ هم در \_\_\_ صرف نظر فرمود و پس از این مدّت که ذکر شد  
 گاهی تا خارج شهر حیفا در بوستانی که متعلّق بحضرتش بود تشریف میبرد. تا اینکه  
 یکی از صاحب \_\_\_ اهل عکا قصری که در قریهء بهجی بود \_\_\_ عکا \_\_\_ و جمال ابهی  
 سالی چند در آن قصر سکونت فرمود و وقتی در ایّام اقامت در عکا  
 عازم حیفا شد و در جبل کرمل بدیری که دهبان کرملین بر مغارهء  
 ایلایای نبی بنا کرده اند نزول نمود و در آن محلّ ساعتی یا اکثر استراحت  
 فرمود و لوحی از الواح مقدّسه در این مقام از قلم مبارکش نازل شد  
 و از آن بعد هر ساله چندی در حیفا اقامت میکرد  
 و اهل بهاء از عموم ملل و مذاهب و ادیان و مشارب در این مقام بخدمتش  
 مشرفّ و از مائدهء مکرمتش بهره ور میگشتند و از زلال بهر معارفش  
 سرشار میشدند و کار بر این هنجار جاری بود تا آنکه در اواخر ایّام  
 حالش از اعتدال بگذشت و روزی چند در بستر مرض بخواید و اخیراً  
 در یوم دوّم ذی قعدهء سنهء 1309 هجریه مطابق 16 شهر  
 ایاد سنهء 1892 بر حسب تاریخ میلادی شرقی بجهان جاوید  
 خرامید و بافق اعلی صعود فرمود

ص ۳۶

و کتب بهاءالله که اهل بهاء آنرا الواح \_\_\_ و وحی سماوی و \_\_\_ الهی میدانند  
 عبارت از رسائلی است که اغلب آنرا در جواب  
 سوّالات خلق از بهائیّه و غیر بهائیّه مرقوم داشته است . چون در ایّام  
 اقامت در عراق و ادرنه و عکا چون اسمش در عالم اشتهاار یافت و نفوذ  
 کلمه اش موجب جلب انظار اهل نباهت و استبصار گشت غالباً مردمان  
 \_\_\_ که در طلب علم و فهم \_\_\_ و اجتهاد \_\_\_ از مجتهد و علما و غیرهم

بخدمتش مشرف میشدند و از غوامض مسائل \_\_\_ خود را  
از حضرتش مستفسر میگشتند و اغلب آنهایی که بسبب مراقبت حکام و یا موانع دیگر  
قادر بر مسافرت نبودند و یا امکان ملاقات نمی یافتند بتوسط مراسلات از معضلات  
استفسار مینمودند و او فی الحین بدون تعلل و یا تأخیر و اغلب آنرا  
در حین اشتداد مصائب مرقوم میداشت و پس از اخذ و ضبط سواد  
بسائل ابلاغ میفرمود . خصوصاً از طایفه بابیه که در عداد اتباعش داخل  
شده بودند چون بسبب منع دولت از ملاقات باب بالکل از احکام  
او مطلع نبودند و اغلب احکام و افعال بابرا از عقائدی که در دین  
اسلام از احادیث و بشارات ظهور مهدی استنباط نموده بودند  
استنتاج میکردند . لهذا این نوع از اتباعش زیاده در کشف حقائق  
و استفاد دقائک سعی واجتهاد مینمودند . بعضی از این الواحرا خود  
رأساً مرقوم داشت و بملوک و امرأ و بارائمه و علماء ارسال فرمود  
و لذا در اندک زمان کتب و رسائل او مانند اوراق اذهار در کافه اعصار منتشر و  
منثور شد و تعلیمات مندرجهء در آن مانند قطرات طلل و امطار در جمیع اقطار  
انتشار یافت . ندای ظهورش مانند لمعان برق بغرب و شرق در اندک

ص ۳۷

بالغ شد . و موجب نفوذ آن در ملل متفرقه و ممالک سائره  
گشت . و بعضی الواح مذکوره را بلسان فارسی خالی که لغت اهل ایران است  
مرقوم داشته و بعضی الواحی که در جواب علماء و رؤسای زردشتیه نوشته است  
بلسان فارسی صرف که ابدأً بلغات سائره آمیخته نیست نوشته و بسیاری  
از آنرا بلغت عربیه فصیحی و قلیلی از آنرا بعربیّه دارجه بجهت افاده عامّه  
انام از خواصّ عوام تخصیص داده . و لکن جمیع آن در غایت دقت و رقت  
و لطافت است و با وجود آنکه \_\_\_ و تأمل که عادت اهل تصنیف و انشاءست  
رقم نگشته بل بفطرت و سرعت مرقوم داشته در غایت اتفاق و متانت و سلاست

و عدد این الواح را بعضی مورخین زیاده از هزار نوشته اند و لکن مرا گمان اینست که چیزی بر حسب حدس و تخمین نگاشته اند چون که مجلدات عدیده اکنون از الواح بهاءالله موجود و منتشر است و اضعاف آن هنوز جمع و ترتیب نیافته است . و اگر تمام آن جمع شود و ترتیب یابد گمان این است که آنوقت تعداد حقیقی آن معلوم شود . و چیزی که حضرت بهاءالله خود در الواح مرقوم فرموده است که اسم آن این است که معادل کتاب سماویه ملل موجوده در ارض از قلمش صادر و موجود است و در عداد حجج و براهین حقیقت دعوتش باعتقاد اهل بهاء محسوب و معدود . و عموم رسائل و الواح او شامل چهار قسم از معارف است که باعتقاد امت بهائیّه معرفت حقایق ادیان الهیّه موقوف و منوط بمعرفت آنست که بدون آن انسان بفوائد دیانت کما ینبغی آگاه نشود و تمدن حقیقه بلا تحقق آن متحقق

ص ۳۸

نگردد زیرا که این الواح بعضی آن مشتمل است بر شرایع و احکامی که حافظ حقوق کافّه معموله اهل موجوده در ارض تواند شد و اختصاص بملتی و دون ملتی ندارد یعنی نوعی وضع شده که مناسب \_\_\_ ملتی \_\_\_ مکانی \_\_\_ ... مناسب \_\_\_ و امکانه متفاوته است

و مقبول و مستحسن نزد جمیع اصحاب عقول رائقه . و باین جهت اشبه بنوامیس طبیعیّه است که موجب حفظ و ترقی جمیع ملل تواند شد و سبب اتفاق و اتحاد کل امم خواهد گشت . و اشهر این قسم از الواح کتاب اقدس و ملحقات او است از قبیل جواب سؤالات معضلات این کتاب و الواح اشراقات و طرازات و امثالها و اهمّ از این قبیل است \_\_\_ ... مرتاضین \_\_\_ و یا طالبین و مجاهدین مرقوم فرموده است \_\_\_ ... باین الواح مزین انقطاع حقیقی را واضح و معلوم داشته است و بعضی مستعمل بر حل معضلات کتاب سمائیّه ملل عتیقه است که قبل از ظهور بهاءالله بختم انبیاء مختوم بوده و حق جلّ جلاله فتح این ختوم

و تفسیر آنرا بیوم ظهور الربّ منوط فرموده . و چون علمای ملل سابقا قبل \_\_\_\_\_  
الوقت آنرا تفسیر نمودند لذا در ادراک مقصود خطا کردند و موجب ضلالت امم اولی  
شدند . و اعتقاد اهل بهاء اینست که همین نکته سبب شد که یهود حضرت مسیح را  
تکذیب نمودند و یا زردشتیان جمیع انبیای آل اسرائیل را کاذب دانستند .  
و هم اعتقاد اهل بهاء این است که تفاسیر عتیقه کل اوهام مفصلهء بشریه است  
و در حقیقت تحریف کلمات الهیه . و از این قبیل است کتاب ایقان شهیر  
و لوح جواهر الاسرار که در دار السلام بر حسب رجای یکی از اشراف فارس  
مرقوم فرمود . و ختوم کتاب انبیای سلف را باین الواح فسخ نمود .  
و بعضی مشتمل بر صلوات و تسبیحاتست که خلق را آداب عبودیت آموزد  
و دعوات و مناجاتی که رابطهء فیما بین عبد و معبود گردد . و فوائد این گونه \_\_\_\_\_  
نورانیت و صفای ضمیر است که مقوی قوهء ادراک شود و موجب تلطیف \_\_\_\_\_ خسته و هم سبب  
حصول قطع و یقین در عقاید عاملین و مشتغلین بان گردد . و بعضی از آن مشتمل بر

ص ۳۹

خطب و فواتحی است که معانی حقیقیّه و حدانیّت و فردانیت ذات حق تعالی را  
در آن مبین داشته و مقصود اصلی از بعثت انبیاء و اولیاء و مقامات جمع و تفضیل  
و اتحاد و تفریق آنجواهر وجود و مطالع حکم حضرت معبود را واضح و مدلل نموده  
است و در حقیقت این قسم از الواح مبین معنای مبدأ و معاد است و کاشف در ارتباط  
معرفت مرجع و ماب بمعرفت سبب خلق و ایجاد و بعبارة اوضح بهاءالله در این قسم  
از الواح مسائل معضلهء لاهوتیه را

ب عبارات دائقه الالفاظ واضحه المعانی بیان نموده است که نه فقط حقیّت امر جدید  
خود را مدلل میکند بل حقیقت شارعین سراج عتیقه را نیز مدلل میدارد . و لذا مستر  
جبرائیل که از افاضل مسیحیان مقیم مصر است دیدم در خطابه خود که در \_\_\_\_\_ سنهء  
1901 در مجمعی از اهل علم در پاریس خواند فرموده است که (( اهل بها هر که را  
میخواهند در دیانت بهائیّه وارد کنند اول حقیّت دیانت سابقهء او را برای او ثابت

مینماید . تا بر برهان اصلی معرفت مظاهر الهیه بصیر و آگاه شود و بتواند فیما بین مدعی صادق و مدعی کاذب تمیز دهد . و لذا کتب عهد عتیق طایفه بهائیه جمیع کتب سماویه ملل موجوده در عالم است و کتاب عهد جدیدشان الواح بهاءالله که در حقیقت جامع و موفق کتاب مذکوره است و مبین و مفسر جمیع این صحف مسطوره)) و مقصود مستر جبرائیل این است که لابد هر امتی که منکر حقیقت یکی از مظاهر امر الله شدند مثل یهود در انکار مسیح له المجد و زردشتیه و هنود و موسی و مسیح و سایر انبیاء علیهم السلام لابد سبب این انکار خطای در معرفت دلیل و برهان است . چه اگر دلیل را میدانستند در معرفت مدلول خطا نمینمودند . و لذا اهل بهاء با هر که میخواهند حقیقت بهاءالله را ثابت کنند اول در حقیقت امر شارع دینی که بان معتقد است تکلم میکنند و از برهانی که بان اعتماد نموده است استفسار مینمایند . چون او باصل برهان عالم شد و در مسأله برهان

ص ۴۰

متفق شدند آنوقت در امر بهاءالله تکلم میکنند تا منتهی باتفاق شود و موجب اطمینان او بحقیقت بهاءالله گردد . مثلا اگر یکی از مسیحیان طالب شود که سبب اطمینان ایشانرا بامر بهاءالله بفهمد . از او میپرسند که تو در امر حضرت مسیح بچه برهان اعتماد نمودی و حقیقت دعوت آنحضرترا بکدام دلیل یافتی . و این ناچار است که این شخص مسیحی یا عالم است بدلیل و برهانی که بان اعتماد کرده است و یا حامی است که بدون دلیل و برهان از قول آباء و اجداد خود بوراثت یافته . اگر عالم است او را بهمان دلیلی که استدلال نمود ملزم مینمایند . یعنی ثابت میکنند که این دلیل بعینه در امر بهاءالله موجود است بل در اینجا اظهر و اجلی است از امر حضرت عیسی . در اینصورت ناچار است که این مسیحی عالم که یا بحقیقت بهاءالله مدعن شود و یا حقیقت حضرت مسیح را انکار نماید . زیرا که دلالت دلیل بر مدلول امری اضطراری و طبیعی است . و اگر آن شخص مسیحی سائل عامی باشد اول او را بمعرفت اصل دلیل و برهان حقیقت

حضرت مسیح مطلق میکنند و چون بر معرفت برهان قادر و توانا شد بهمان دلیل حقیقت بهاءالله را ثابت مینمایند . و خلاصة الکلام اگر بنظر بصیرت در آنچه ذکر شد تفکّر شود در یافته‌اید که تقریباً در مدت چهل سال که از زمان ورود بهاءالله در بغداد الی زمان جاری بود و غیبت حضرتش در عکا امتداد یافت چهار نهر از \_\_\_ معارف از قلم سیّالش جاری بود که بدون آن اشجار دیانت عامّه در در عالم نصرت نمییافت و شجرهء اتّفاق و اتّحاد امم در فردوس اعظم غرس نمیشد و ابوالفضل را عقیدت این است که همین است مقصود از انه‌ار اربعه که در کتاب مقدّسه عتیقه تعبیر یافته است که در جنّت عدن

ص ۴۱

از عرض الهی جاری است . زیرا که صاحب‌دلان عرشی از برای تجلّی روح الله جز هیاکل مقدّسه ندانند و انه‌اری که از این عرش اعظم در اقطار عالم جاری است جز انه‌ار معارف روحانیّه نبینند .  
و الواح مذکوره در ایّام اقامت در دارالسلام بهاءالله خود بنفسه مرقوم میفرمود . و در اوقات اقامت در ادرنه غالباً بقلم فرع وحید و غصن فریدش غصن الله الاعظم تحریر مییافت . و در اوان نفی بعکا کتّاب عدیده از قبیل میرزا آقا جان کاشی خادم بهاءالله و از قبیل میرزا محمد علی و میرزا ضیاء الله میرزا بدیع الله فرزندان حضرت بهاءالله و میرزا مجد الدین برادر زاده و صهرش که در حضرتش بود \_\_\_ باین نحو که او بنفسه جواب عرائض و رسائل را که مانند غیث حاصل از اطراف میرسید املأ میفرمود و کتّاب مذکوره حضوراً مینوشتند و پس از اخذ و مقابله و تصحیح و حفظ نسخ آن را برای سائل ارسال میداشتند . و مراسلاتی که باسم میرزا آقا جان خادم میرسید الواحی که در جواب آنها بایستی صادر شود عبارت آنرا نیز بهاءالله بنفسه از لسان میرزا آقا جان املأ میفرمود و مینوشت حتّی عباراتی که بر سر پاکت و ظروف نوشته میشد آنهم عین عبارات بهاءالله بود که او

میفرمود و آنان مینوشتند و ارسال میداشتند. زیرا که میرزا آقاخان مذکور مردی عامی بود و عوام از ادای مطالب و نگارش \_\_\_ علیه \_\_\_ و این فقره \_\_\_ در اواخر ایام بخوبی \_\_\_ یکی در \_\_\_ این فقره \_\_\_ شد و میرزا آقاخان و صراحت در مجمع \_\_\_ و ثانیاً آنچه را که \_\_\_ پس \_\_\_ ابهی نوشت ثابت نمود که الواح سابقه عبارات او نبود \_\_\_

اما شرائع و احکام تعبّدیه جمال اقدس ابهی مشتمل بر صلوة و صوم و حج بیت الله است بشرحی که در کتاب مفصلاً مرقوم داشته است. و این جمله از فرایضی است که با تحقق شرائط ادای آن بر هر نفسی واجب است. و سوای آن دعوات

ص ۴۲

و تسبیحات \_\_\_ و هست که اهل بها تیمنا در مجالس و یا متعبدان در خلوات حین مناجات تلاوت میکنند. و این قسم از الواح بنص آن جمع و مدوّن شده است و اکثر آن هنوز غیر مدوّن است.

و اما احکام تهذیبیه آن مشتمل است بر امر بجمیع محامد اوصاف و مکارم اخلاق از قبیل صدق و صفا و محبت و وفا و عفت و عصمت و امانت و طهارت و تقوی. و نهی از جمیع \_\_\_ اوصاف و قبایح اطوار از قبیل کذب و غیبت و افتراء و قتل و سرقت و زنا و منازعت و مجادلت حتی با اعداء و بالاجمال در الواح عدیده کثیره و عبارات واثقه مؤثره جمیع دوستان خود را بهیکل مکارم اخلاق که عالم انسانیت بدون آن مانند جسم بیروح است امر فرموده است و از آنچه منافی شرف انسانیت و هیئت شریفه آدمیت است نهی نموده. مثلاً از جمله در کتاب اقدس که ناسخ سایر زبر و الواح است و مغناطیس جذب نفوس و ارواح میفرماید (( زینوا انفسکم بطراز الاعمال و الّذی فاز بالعمل فی رضاه انه من اهل البهاء قد کان لدی العرش مذکوراً. انصروا مالک البریه بالاعمال الحسنه ثم بالحکمة و البیان کذلک امرتم فی اکثر فی الالواح من لدی الرّحمان انه کان



على اقول عليماً . لا يتعزّض احد على احد و لا تقتل نفس نفسا هذا  
ما نهيتهم عنه في كتاب كان في سرادق العزّ مستورا . اتقتلون من حياة  
الله بروح من عنده ان هذا خطأ قد كان لدى العرش كبيرا ( )  
و در این مورد چندان تأکید فرموده است که \_\_\_ در عالم بیانات مؤثره  
بر آن مقصود نیست. زیرا که اتباع خود را نه تنها از قتل و نزاع و جدال

ص ۴۳

نهی فرموده است بل از هر چه سبب کدورت گردد و موجب انزجار نفوس  
شود از قبیل بیع و شرع عبید و اماء حتی از افتخار و مباحات نیز منع نموده است و  
بتواضع و فروتنی مأمور داشته چنانکه در همین مقام نیز در کتاب اقدس نازل شده است  
( قد حرمّ علیکم بیع الاماء و \_\_\_ لیس لعبدان یشتری عبدا نهیاً  
فی لوح الله كذلك كان الامر من قلم العدل بالفضل مسطورا . و لیس  
لاحد ان یفتخر علی احدٍ کلّ ارقاء له و ادلاء علی انه لا اله الا هو انه  
كان علی کلّ شیء و حکیمان)) و در موضع دیگر از این کتاب مقدّس فرموده است  
( زینوا رؤوسکم باکلیل الامانة و الوفاء و قلوبکم برداء التقوی و السنکم  
بالصدق الخالص و هیاکلکم بطراز الاداب کل ذلك من سچیة الانسان  
لو انتم من المتبصرین )) و مراتب محبّت و صداقت با خلق را بطائفهء دون  
طائفهء تخصیص نداده است . بل امر فرموده که کلّ ملل را با هر دین و مذهب که  
باشند با خود برادر دانند و از الههء احقاد قدیمه را \_\_\_ از صدور و نفوس ایشان از  
اهمّ فرائض و واجبات خود سازند . لذا دوستان خود را امر نمود که از هر گونه  
تکلمی که از آن رائحهء مغایرت آید اجتناب نمایند . و از لعن و طعن و جمیع  
مایتکدرّ منه الانسان احتراز جویند و بخدمت جمیع اهل عالم قیام کنند و محبّت  
اهل عالم را فخر خود دانند و بمحبّت اهل وطن خود تنها افتخار نکنند  
و در این باب در کتاب اقدس فرموده است ((عاشروا مع الادیان  
بالروح و الریحان لیجدوا منکم عرف الرحمن ایاکم ان تأخذکم همیة الجاهلیة

بين البرية كلّ بدء من الله و يعود اليه انه لمبدأ الخلق و مرجع العالمين ( . )  
و در لوحی که در سنه 1299 هجری مطابق سنه 1883 میلادی بافتخار این عبد عنایت  
فرمود مرقوم است (( الیوم از افق عنایت

ص ۴۴

الهی شمسی اشراق نموده و بر جبین او این کلمهء علیا از قلم اعلی ثبت . انا  
خلقناکم للمحبة و الوفا لا للضعينة و البغضاء)) و نیز در این لوح میفرماید  
( ان الله و انبیاء و رسله و صفوته و الملائع الی و اهل الجنة الی و  
الملکوت الی یصلین علی الذین قاموا للالفه بین قلوب عباده و احباءه انه لهو  
المشفق الکریم )) و در لوحی که در جواب مراسلات یکی از اکابر رؤسای زردشتیه  
مرقوم داشته در مسألهء کیفیت سلوک با اقوام متباینه و ملل مختلفه فرموده است  
( دوست یکتا میفرماید . بگوایدوستان سرا پرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگی  
یکدیگر را نه بینید همه بار یکدارید و برگ یکشاخسار)) و در کتاب عهد که در  
اواخر ایام مرقوم فرمود و در آن مرکز عهد و مشرق انوار میثاق را منصوص  
داشت و عموم اغصان و افنان و منتسبین و اهل بهاء را باطاعت برومند  
فرع منشعب از اصل قدیم کریم مأمور نمود فرموده است ((براستی میگویم  
تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی . و جنودی که لایق این  
سردار است اخلاق و اعمال طیبهء طاهرهء مرضیه است . بگو ای عباد  
اسباب نظم را سبب پریشانی منمائید و علت اتفاق را علت اختلاف  
مسازید . امید آنکه اهل بهاء بکلمهء مبارکه قل کل من عند الله ناظر  
باشند . و این کلمهء علیا بمتابه آبت از برای اطفای نار ضغینه و بغضا که  
در قلوب و صدور مکنون و مخزونست . احزاب مختلفه از این کلمهء  
واحدہ بنور اتحاد حقیقی فائز میشوند . انه یقول الحق و یهدی لسبیل  
و هو المقتدر العزیز للجمیل)) و خلاصه القول در موارد تهذیب و تربیت  
و تکمیل فضائل بشریت و انسانیت که حکما آنرا ( علم مکارم اخلاق ) گویند در

الواح منشوره عباراتی مرقوم فرمود که مانند در \_\_\_ زیب اعناق و زینت اکلیل ملیک آفاق گشت و بر صفت اوراق ذهور معطر مشام کافه جمهور آمد. و آنگونه در تربیت و تهذیب اخلاق بهائیه و تقویم اعوجاج امت باییه مؤثر گشت که با وجود آنکه عدد این قوم در جمیع بلاد افزود و در اغلب مملک و ادیان نفوذ یافت بحسن سلوک شهره آفاق شدند و در مکارم انصاف معروف اطراف گشتند. از نفسی از ایشان مغایر انسانیت حرکتی ظاهر نشد و مخالف رأی حکومت فعلی از ایشان صدور نیافت.

در سنه 1300 هجریّه مقارن سنه 1883 میلادیه که بدون هیچگونه سبب امت بهائیه در طهران و سایر بلاد ایران مورد اخذ و حبس شدند و مطمح سلب و نهب و ولایه گشتند شبی از لیالی شهر ربیع الثانی سنه مذکوره امیر زاده و الانایب السلطنه کامران میرزا که آنوقت حکومت طهران و مازندران و سپه سالاری جنود ایران موکول بگماشتگان او بود نگارنده را بحضور خود احضار فرمود و قریب دو ساعت در این مسأله با اکثر بهائیه مکالمت امتداد یافت و از هر در سخن بمیان آمد. از جمله که اگر دولت ایران گاهی معترض باییه شود محقق است و \_\_\_ نیست زیرا که پادشاه و رجال دولت حوادث سابقه اینطائفه را فراموش نکرده اند و حروب ایشان را در مازندران و زنجان و تبریز از خاطر محو نداشته اند.

معروض داشتیم که اگر چه صدور بعضی افعال مغایره در آغاز امر از طائفهء باییه جای هیچگونه انکار و شایستهء هیچ نوع از اعتذار نیست لکن اهل بهاء را بگناه باییه مؤاخذه داشتن الحق اعجب و اغرب انواع حکومت \_\_\_ و \_\_\_ در استبداد و غوایت است

و مؤاخذه بری بجای مجرم خارج از هر گونه انصاف و عدالت  
این مسکینان که اکنون بقهر و سخط حضرت امیر کبیر گرفتار گشته اند اگر بر دیگران  
مجهول است بر آنحضرت روشن و واضح است که نه با بایبه که بحزب ازل  
معروفند هم آیین و هم مذهبند و نه با یکدیگر هم عقیدت و هم و مشرب بلکه این \_\_\_\_\_  
هیچیک از آنانرا که \_\_\_\_\_ ... ندیده \_\_\_\_\_ و رابطه و انتسابی بیکدیگر ندارند  
شما که و الی این ملکید و مکرراً معترض حبس و اخذ ایندو طایفه شده اید  
و بر مقدار بعد عقاید فریقین آگاه هستید و شدت عداوت و کراهت و بغض اولیّه را  
نسبت باهل بهاء میدانید ، از مثل شما و الی مطلع آگاهی شایسته است  
که ملتفت شوید و در یابید که سبب این همه بعد و مجانبت و جفا  
و کراهیت و اختلاف در آراء و مسلک و روش عقیدت‌یست . اگر اهل بهاء مسلک  
بایبه را میپسندیدند و بهمان روش و سلوک میکردند ابداً مورد جفا  
و عداوت و بغضا و منافرت بایبه واقع نمیشدند . شما همین  
الواح و کتب جمال اقدس ابھی را که بغارت و اغتصاب ؟ از امر بهاء گرفته‌اید و از  
تاراج \_\_\_\_\_ بدقت بخوانید و ببینید که \_\_\_\_\_ که در جمیع الواح حزب خود را امر  
باطاعت دولت فرموده و باحترام ملوک و امراء و توقیر ارباب فضل و علماء مأمور  
داشته حتی ایشانرا از تهریب بضائع از گمرک نهی فرموده است و از مخالفت  
قوانین دول ممنوع داشته است . آیا هیچ این اوامر را در میان  
حزب بایبه و کتب ایشان دیده اید و یا از فردی از افراد ایشان شنیده اید . و هم  
شما میدانید که اهل بهاء اوامر آنوجود اقدسرا اوامر الهیه میدانند و غایت  
اهتمامرا در اجرای اوامر مبرمه‌هاش بیش از سائر ملل در اطاعت پیغمبران‌شان  
مرعی میدارند . در اینصورت بر شما لازم است که قدر این مراتب را بدانید

ص ۴۷

و مطمئن‌الخطا باشید که از اهل بهاء امری مخالف رأی و مصلحت پادشاه  
و دولت ایران واقع نخواهد شد . و تا وقت باقی است میتوانید کاری بکنید که

اعقاب شما از این ممر فوائد عالیّه برند و بمطاعت ابدیّه نائل گردند و نام شما در تاریخ بذکر خیر مخلّد باقی ماند و بسوء تدبیر و اعوجاج سیاست موسوم نشود . پس برای اینکه باین نکته خوب ملتفت شوید معروض داشتیم که مولای الامیر شما چند سال است حاکم مطلق طهران و توابع آن هستید؟ فرمود (( زیاده از ده دوازده سال )) گفتیم در این مدت مدیده با اینکه اهل بها در طهران بیش از سائر بلدان ایرانند آیا شده است که از فردی از افراد این طائفه جز باسم دین و مذهب نزد حکومت شکایت نموده باشند باین معنی که هر وقت از دست \_\_\_\_\_ شاکی شده اند آیا واقع شده است که گفته باشند فلان شخص بهائی فی المثل خمر خورده و بد مستی کرده و یامردیرا زخم زده و یا بسرقت متهم گشته و یا بزنا و یا بقمار و \_\_\_\_\_ ازادای خراج و یا بتهریب بضائع از گمرک و یا بقتل نفس یا بمشاورت سوء بر ضدّ نفسی فرمود ( نه )) معروض داشتیم پس چگونه شما رعیتی مطیع تر از اهل بهاء میطلبید و چون است که قدر این مواهب را نمیدانید . اگر مثل این رعیت در سائر ملل بودند هر آینه دول عادلّه غیر متعصبه \_\_\_\_\_ قدر ایشانرا میدانستند و حفظ و رفاهیت ایشانرا اهِمّ و الزم مشاغل و مساعی خود مقرر میداشتند . و اگر رؤسای دولت ایران در این مطالب چنانکه باید تأمل فرمایند بر فضل و عنایت جمال اقدس ابھی اعتراف کنند

ص ۴۸

و بشکر حضرتش لسان گشایند . و حال آنکه این رؤسا مدبّرین ملک و ملت که اکنون بابیّه و اهل بهاء را یکطائفه می‌شمارند و بریرا بجرم مجرم مأخوذ میفرمایند اگر بنظر ثاقب نظر کنند روشن و واضح میبینند که همان بابیهای دور اوّل نیز که باعتقاد امیر کبیر مرتکب چنان جرم خطیر گشتند از سوء سیاست بزرگان ملک و ملت بود که آن امور ناگوار وقوع یافت و موجب تجّری رعیت بر پادشاه و تعرّض و

تعدی راعی بر رعیت گشت . چه اگر بزرگان دولت بحکم فقه‌های جاهل بابیه را از ملاقات باب منع ننموده بودند و آنهمه تشدید را در تبعید مراد از مرید اظهار نمیفرمودند و حریت عقاید را باین حدّ از طالب مجاهد مسلوف نمیداشتند البته بابیه باحکام باب جاهل نمیماندند و از مکارم اخلاق باب که مانند اشراق آفتاب ممکن‌الستر نیست بی بهره و بی اطلاع نمیشدند و بحکم دین سابقشان در صدد مدافعت و مقاومت بر نمیامدند . بسیار خوب حال هم باین قانون غریب و حکم عجیب که بابی و بهائی را با کمال بعد و جدائی یکطائفه می‌شمارند ملاحظه فرمایند که آیا همین بابیه نبودند که در مازندران معدود و قلیلی که بسیصد و پنجاه تن بالغ نمیشدند قریب یازده ماه با زیاده از بیست هزار عسکر حربی دولت مدافعت و مقاومت نمیامدند و چندین بار آن اردوی منظم مکمل \_\_\_\_\_ و مهمات حربیه را پراکنده و منهزم کردند و در مواقع قتل و جان باختن هیچگونه بیم و خوف در دل راه نمیدادند تا آنچه آخر الامر بحلف و یمین و تأمین بختم کتاب مبین بوعود بزرگان صداقت آئین اعتماد نمودند و تسلیم شدند و \_\_\_\_\_ در حین شروع بتعدی بقساوت قلبی غیر مفهوم مقتول و منعدم ساختند . همین بابیهها با اینکه اکنون اعدادشان با صفات اضعاف سابق بالغ شده است و تعرض بایشان نیز اشدّ از سابق گشته چون است که دفاعی و \_\_\_\_\_ و مقاومتی و یا استنکاری و مخالفتی حتی ادنی استکراهی و شکایتی از ایشان بظهور نمیرسد چندانکه سکون و اضطبارشان موجب استعجاب اجانب شده و حسن اخلاقشان مسلّم سایر ملل گشته است . آیا سبب جز این است که جمال اقدس ابهی که اهل بهاء اطاعت اوامر شرا عین اطاعت اوامر \_\_\_\_\_ و مخالفتش را اشدّ از مخالفت

ص ۴۹

سایر انبیاء میدانند ایشانرا باطاعت دولت امر فرموده و بمحبّت خلق مأمور داشته و از نزاع و جدال و محاربت و قتال و جمیع مایتکدر به الانسان نهی کرده است . ملاحظه فرمائید که جمیع این سکون و سکوت بابیه قبل از قیام جمال ابهی هیچ در

...خلاق بابیه مشهود؟ نبود و جمیع این تهذیب اعمال و تحسن اخلاق بهائیه  
 بعد از قیام جمال اقدس ابھی ظاهر شد که پس از ورود بدارالسلام بغداد  
 الی حال بدون انقطاع بقوت بیانات روح بخشش مراسم مکارم اخلاقرا در قلوب اهل  
 بهاء مرسوم و راسخ میفرماید . تا آنکه بجای خار خصومت و منافرت ازهار لطف و  
 محبت از اراضی قلوب اهل بهاء دمید و پس از هیجان عواصف دفاع و مقاومت حبوب  
 اطاعت و مسالمت مشهود گردید چندانکه موجب قلت و انحطاط اعداد بابیه و کثرت و  
 ازدیاد جماعت بهائیه شد و سکون و قرار و متانت و وقار اهل بهاء مسموع اهالی  
 جمیع اقطار و اوصار گشت و وجوب اطاعت دول و محبت و اخوت با جمیع  
 ملل از عقائد ضروریه دینیّه اهل بها شد . و خلاصة القول در  
 این موضوع مطالبی در غایت راستی و صداقت عرض شد که اگر مستمع از تسویلات و نمائم  
 اهل عمائم بغرض و عصبیت دینیّه متصف و متسم نبودی هر آینه برای خود  
 و دولت ایران نتایج گران بها و فوائد غالیه اخذ فرمودی و عائله ملوکانه را مطاع  
 ابدی اصل بهاء نمودی . لکن وا اسفا چندان قلوب رؤسا بسبب دسائس فقها  
 و تسویلات علماء بعصبیت جاهلیت مغشوش و مغمور بود و تصورات محال؟ در صحیفهء  
 خیال اکابر \_\_\_ مرتسم و مسطور؟ که ید بیضای  
 موسوی و نفس روح بخش عیسوی و معجزات نبوی مصطفوی موجب زوال  
 آن نمیشد تا چه رسد بمقال امثاله ابوالفضل که آن امیر کبیر و یرا فی الحین در  
 دست اسیری مغلول میدید و روزی دو من بعد \_\_\_ بسیف \_\_\_ مقتول میپنداشت . و لکن  
 بر نگارنده بشواهد کثیره محقق است که اگر چه آنوقت اغراض مانع شد که بر صدق  
 عرایض این حقیر ملتفت شود لکن حال تحریر که قریب بیست سال بیشتر از آنحوادث  
 نگذشته است ضمیر آن امیر کبیر اکنون بر صدق و راستی و کمال دولتخواهی این  
 فقیر واثق است و لو لا خوف العلماء و العامه و العصبیة الجاهلیه لسانش  
 بر تصدیق جمیع آنچه عرض شد معترف و ناطق .

(و مطالعه کنندگان این مختصر گمان نفرمایند که آنچه ذکر شد از مکالمه با امیر مشارالیه شاید مقرون بمبالغه معدوده از اهل انشاء تحریر باشد چه که طیش مکرمت مستبده خاصه ابناء ملوک چون با خرق قلت علم و عدم تربیت جمع شود و کبریا و نخوت که از لوازم غنا و ثروتست بر آندو بیفزاید محال است در بلاد شرق نفسی مجال یابد که اینگونه کلماترا بر مسامع حکام و ولات القا نماید ) زیرا نگارنده یکماه تمام در سنه مذکوره با بیست و چهار نفس و یکی از اهل بهاء در بیت امیر مشارالیه موقوف بودیم و غالب ایام و لیالی دو سه ساعت بملاقات و مکاتبه امیر کبیر نائل میشدیم . و از صفات ممدوحه چیزی که نگارنده از آن امیر مشاهده نمود همین یکصفت بود که قریب دو ساعت و اکثر با شخص مسجون در غایت آهستگی و سکون مکالمه میفرمود و ابداً منزجر نمیشد و تغییری در اخلاقی ظاهر نمیگشت . فی الحقیقه قوت نفس بزرگی در حضرتش مشاهده شد که میتوانست بزرگتر ؟ حقد و عداوت قلیل المثل را در زیر ستر بشاشت و آهستگی مستور دارد و اشد انواع قساوت قلب و خشونت را بلباس ترحم و رقت در انظار جلوه دهد . و نظر باین اوصاف امیر که بالاخص بجزئی از آن اشارت شد نگارنده و سه نفر دیگر از احباء که از اهل علم محسوب بودند و غالباً شبها و روزها منفرداً او مجتمعاً بار مییافتند مجال مییافتند که مطالب را کما ینبغی معروض دارند و در لوازم نصیحت و انذار که وظیفه وحیده اخیار و ابرار است مسامحت ننمایند و بالجمله مقصود از ذکر این حکایت که مانند جمله معترضه موجب قطع رشته کلام در میان سنن و احکام شد این بود که اهل بصیرت بر مقدار تأثیر بیانات جمال اقدس ابهی ملتفت شوند و سرعت تأثیر و نفوذ شریعت الهیه را در تعدیل اخلاق امت بهائیّه ادراک نمایند . چه امری سهل و آسان نیست که طایفه موعود جدید النشأه را که مرکب از طوائف مختلفه و ادیان متفاوته باشند و متشتبّت در ممالک متعدد نوعی رئیس و \_\_\_ ایشانرا



تربیت کند و رعایت فرماید که در مدت چهل سال ایام حبوس مغایر رأی دول امری

ص ۵۱

از ایشان صدور نیابد و فردی از افرادشان حتی عوام و سوقه آنها بسوء اعمال و یا فساد اخلاق و یا مخالفت حکومت متهم نگردد .  
و بالجمله چون انسان \_\_\_ در شرائع و احکام سماویهء ادیان عتیقه نظر نماید آنرا بالنسبه بموضوعات آن بر سه قسم منحصر یابد .  
(قسم اوّل ) احکامی است که راجع است بتکالیف و وظائف عبد در ادای حماد و شکر خالق خود تا موجب نقاوت قلب و تنور فؤاد و صفای روح و اقتراح صدر او گردد تا حقایق اشیاء کما هی در مرآت ضمیر \_\_\_ عبد او \_\_\_ یابد و سبب حصول یقین و اذعان قاطع کامل در اصول و عقاید دینیّه  
او شود . از قبیل اذکار و صلوات و محامد و تسبیحات و سایر اقسام مناسک و عبادات که در جمیع ادیان از اعظم ارکان دیانت معدود است و باسم سنن و فرائض مذکور و معهود . زیرا که محبت حق جلّ جلاله و خشیت از او که اساس رصین انسانیت است بدون آن متحقّق نشود و یقین کامل که مبنای نفوذ کلمه و غلبهء روحانیه و تعدیل اخلاق عباد است بی آن متصور نباشد . و اعبد ربّک رضی یاتیک انه \_\_\_  
و جمال اقدس ابهی در این قسم از عبادات پس از تشریح صوم و صلوة و حج و زکوة و غیرها من العبادات که مفصلاً در الواح مقدسهء مبین و مذکور است آنقدر از مناجات و دعوات و اذکار و تسبیحات از قلم اعلی در الواح نازل فرموده است که ذکر آن در این مختصر نگنجد و مجلد واحد حاوی نگردد . در جمیع آن متعبدان و اهل ذکر را بطلب مکارم اخلاق و محامد صفات از پیشگاه اقدس مالک الارضین و السموات مأمور فرموده است و در حقیقت همین قسم از دیانترا نیز بابی واسع از ابواب تکمیل وسائل و کمالات انسانیه مقرر داشته است . و نگارنده برای متنبه داشتن اهل نباهت بمثال واحد در این باب اکتفا مینماید . مثلاً در باب وضوء اهل بهاء را امر فرموده است که این مناجاترا در حین شستن دست تلاوت نمایند . قوله جلّ و عزّ (( الهی قوّ یدی

لتأخذ كتابك باستقامة لا تمنعها جنود العالم ثم احفظها عن التصرف فيما لم يدخل في ملكها أنك انت المقتدر القدير )) و در حین شستن رو این عبارات عالیه را قرائت کنند (( آی ربّ وجهت وجهی الیک نورہ بانوار وجهک ثم احفظه عن التوجّه الی غیرک )) اگر اهل نباهت و ارباب بعبارت در این نکته تأمل فرمایند

ص ۵۲

که چون شخص متعبّد هر یوم مرآت عدیده همین فقر ترا تلاوت کند و تحقق آنرا از محضر اقدس \_\_\_ جلّ جلاله مسألت نماید چه مقدار در اوصاف \_\_\_ استقامت و قوّت و بسالت در امر دیانت و اجتناب از تصرف در اموال غیر و خیانت و توجّه و توکل در جمیع امور بحضرت ربّ العزت راسخ شود . و این صفات مذکوره که اجلّ اوصاف انسانیت و موجب حفظ هیئت جامعه بشریت است در شخص متجلّی و در اخلاق خلائق سمت رسوخ و نبوّت و تطبّع یابد .

(قسم ثانی ) احکامی است که راجع است بشخص وحده بقطع نظر از فوائد راجعه بهیئت اجتماعیه . از قبیل طهارت و نظافت و وقار و سکون و عفت و \_\_\_ و امثالها . که حقّ جلّ جلاله که نظر بمقتضیات صورت و هیئت \_\_\_ انسانیت که احسن تقاریم و مدنیت ؟ است در عالم صنع و خلقت واجب فرمود که هر نفسی بر تخلّق باین اخلاق کریمه \_\_\_ و \_\_\_ نماید تا این اوصاف در او ملکه راسخه و صفت ثابتّه گردد . و این اخلاق و اوصاف واجب است بنفسها بر انسان اعمّ از اینکه منفرد باشد یا غیر منفرد و اعمّ از اینکه دیگری بان عالم باشد یا نباشد و یا او را مدح گوید یا نگوید . چه که این اوصاف واجب است بنفسها بر انسان اعمّ از اینکه بنفسها عزیز و مطلوب است و تحقّق انسانیت بقطع نظر از فوائد دیگر آن که راجع است بحفظ هیئت جامعه و تحصیل راحت و آسایش عمومیّه که این خود اعظم فضیلتی است از فضائل این اوصاف و سببی دیگر از اسباب وجوب این اخلاق .

و در این مقام جمال اقدس ابھی نوعی وجوب این اوصاف را بر اهل بهاء مؤکّد فرموده

است و خواص و فوائد آنرا بلطف بیان و توضیح برهان مبین داشته است که ابداً آن در کتب سماویه ملل سائره نازل نشده . چندانکه \_\_\_ صعوبت ترك اخلاق عتیقه و بعود؟ سیر خلق در تقدّمات روحانیه و با وجود عدم سلطهء دنیویه و فقدان قوهء اجباریه سیاسیه در اینمدت قلیله تجدد اخلاق \_\_\_ بهاء بدرجهء بلوغ \_\_\_ مسلم منصفین سایر ملل شد و اتّصافشان باین اوصاف عالی با وجود دشمن قویّه در صحف و اوراق اجانب ثبت گشت . مثلاً در باب نظافت و طهارت اگر انسان بصیر بدقت ملاحظه نماید میبیند که با وجود تقدّم باهر بعضی ملل متقدّمه راقیه هنوز این صفت ممدوحه در میان جمیع امم باقی است . اما \_\_\_ یهود و زردشتیه اگر چه احکام طهارت و اشیاء غیر طاهره در کتب ایشان مذکور است معذک \_\_\_ حقیقی

ص ۵۳

از ایشان بغایت قلیلند و لکن \_\_\_ که بسیارند معنی طهارت را اجتناب از معاشرت اجانب و عدم \_\_\_ بعضی حیوانات دانستهاند و در همین وساخت و قذارت ثیاب و ابدانیشان این قسم از طهارت غریبه را بحدّ جنون و مرض مالیخولیا رسانیده اند . و قصص و نوادر مرسومین مسلمین که \_\_\_ اهل اسلامایشانرا اهل \_\_\_ مینامند از عجائب نوادر قصص و حکایات \_\_\_ تحمیلی اختیاری است که شرح آن موجب حیرت اولی الالبابست و ذکر آن خارج از موضوع این کتاب . و اما امتّ نصاری و خصوصاً اهل امریکا و اهالی اروپا و از صنف اخیر بالاخص اهالی هولند و فرنسا و انگلتره و آلمانیا اگر چه الحق در مراتب نظافت ابدان و ثیاب و بیوت و \_\_\_ از جمیع امم کبیره انظف و الطف و \_\_\_ مشهودند معذک چون در نفس کتاب مقدّس انجیل حکم بطهارت کل اشیاء نازل شده است و امر باجتناب از اوساخ و مکروهات تصریح نیافته است بهذا غالباً از ترشح اشیاء غیر طاهره اگر وساخت آن مرئی و واضح نباشد اجتناب نمینمایند و تطهیر آنرا واجب نمیشمارند و از اینجهت بر نفسی که عالم بنظافت حقیقت است شبهه نیست که نظافت کامله در میان امم \_\_\_ نیز در حد اجمال ؟ طفولیت است حتی یأذن ؟ الله تعالی تبیینها ؟ تفصیلها و

ابلاغها الى منتهى و تعيينتها رتبة حفظها و تكميلها . و اما جمال اقدس ابهى جلّ  
اسمه الاعلى اگر چه برای توضیح نعم بالغه سابقه الهیه در این دور اعظم و ظهور  
اتمّ و حفظ عباد از امر امن \_\_\_ \_\_\_ ملل سابقه حکم بطهارت کل اشياء فرموده است  
تا ضعف سكان ربع مسكونرا از این جنون تحصيلی نجات بخشد و ابواب سودا و وسواس را  
که ناتج از افکار رديه؟ دینیه است مسدود فرماید معذلك کله امر باجتناّب از هر  
وساخت و قذارتی را بغایت تأکید واجب و متحتمّ فرموده است و غسل ثياب و ابدان و  
لوازم بيت و غیرها را از هر مکروهی منصوص داشته است و حفظ این مراتب را در کتاب  
مستطاب اقدس و الواح مقدسه شتی نازل و ثابت نموده تا جوهر نظافت کبری و لطافت  
عظمی که اعظم سمات ملأ اعلى و سكان جنتّ مادّی است در آفاق اشراق کند .  
و وصف طهارت و پاکیزگی حقیقی در بین اهل عالم و کافهء امم درجهء علیا و رتبهء  
کمال یابد کما انزل فی کتابه الاقدس و لوحه الاعزّ الاقدس (( طهروا کلّ مکروه  
بالماء الذین لم یتغیّر بالثلاث ایاکم ان تستعملوا الماء الذین تغیر  
بالهواء او

ص ۵۴

او شيء آخر کونوا عنصر لطافة بین البریه هذا ما ارد لکم مولیکم العزیز  
الحکیم . و كذلك روح الله حکم دون الطهارة عن کلّ الاشياء و عن ملل اخرى  
موهبة من الله انه لهو الغفور الکریم . قد انعمت الاشياء فی بحر الطهارة  
فی الاول الرقدان ؟ اذ تجلینا علی من فی الامکان باسمائنا الحسنی و صفاتنا  
العلیا هذا من فضلی الذی احاط العالمین . لتعاشروا مع الادیان و تبلّغوا امر  
ربکم الرحمن هذا الاکلیل الاعمال لو انتم من العارفين . و حکم بالطافة  
الکبری و تغسیل ما تغیر من الغبار فکیف الاوساخ المنجمدة و دونها اتقوا الله  
و کونوا من المطهّرين . و الذی یری فی کسائه و سخی انه لا یصعد دعائه الى الله  
و یجتنب عنه لماء عالون . استعملوا ماء الورد ثمّ العطر الخالص هذا ما  
احبه الله من الاول الذین لا اول له لیتضوّع منکم ما اراد ربکم العزیز

## الحکیم ( )

و در مقام دیگر از این کتاب مقدّس در آداب نظافت نازل شده است  
( قد کتب علیکم تقلیم الاظفار و الدخول فی ماء یحیط هیاکلکم فی کلّ اسبوع و  
تنظیف ابدانکم بما استعملتموه من قبل . ایّاکم ان تمنعکم الغفلة عما امرتم به  
من لدن عزیز عظیم . ادخلوا ماءً بکراً و المستعمل منه لا یجوّز الدخول فیهِ  
ایّاکم ان تقرّبوا خزائن حمّامات العجم من قصدها وجد رائحتها المنتنه قبل وروده  
فیها تجنّبوا یا قوم و لاتکونن من الصّاعرین . انه یشبه بالصّدید و الغسلین ان  
انتم من العارفین و كذلك حیاضهم المنتنه اترکوها و کونوا من المقدّسین . انا  
اردنا نراکم مظاهر الفردوس فی الارض لیتضوّع منکم ما تقرح به افئدة المقرّبین .  
و الّذی \_\_\_ علیه الماء و یغسل به بدنه خیر له و یکفیه عن الدّخول انه اراد ان  
یسهل علیکم الامور فضلاً من عنده لتکونوا من الشّاکرین ( )  
و در این مقام نکته است که باید توضیح نمود تا اهالی بلاد امریکا و اروپا که  
بسبب تعمیم مدنیت در این قرن اخیر از جمیع مزایای طهارت و نظافت محظوظند و  
از امراض عمومیّه مدمره ؟ مهلکهء بینظافتی مصون و محفوظ از مصائب شرق مطلع و بر  
سبب نزول این احکام \_\_\_ کردند . زیرا که تا کسی بر کیفیت وساخت و تدارت آبهای  
حمّامهای عمومیّه اهل ایران و حیاض منتنهء بیوت و مساجد و جوامع ایشان و هم بر  
وساخت و تدارت \_\_\_

ص ۵۵

مشروب اهالی بخارا و سایر بلاد واسعهء شاسعهء تاتارستان مطلع نشود و متروک  
بودن لوازم طهارت و نظافترا در این امم عظیمه نداند ممکن نیست بر فضل حق جلّ  
جلاله در تنزیل و تشریح این احکام اطلاع یابد و سبب لزوم و وجوب آنرا ما ینبغی  
بفهمد . چه اهالی ایرانرا در جمیع بلاد و قراء و مزارع عادت اینست که اهل هر  
محلّی که مرکب است از هزار و هزار و پانصد خانوار یک حمّام عمومی دارند که وسائط  
تلطیف و تنظیف اهل آن محل محصور است بهمین یک حمّام . و آن عبارتست از دو خانه که

آنها از سنگ و آجر و ساروج ساخته اند یکی برای خلع و وضع ثياب و لوازم آن و اینرا رخت کن میگویند و دویم بجهت غسل و تطهیر و تنظیف و تنویر که آنها حمام گرم مینامند و در یکطرف این حمام گرم حوضی است از آب گرم تقریباً در عرض و طول سه متر مربع و عمق یک متر و ربع و جمیع این اهالی که ذکر شد در حمام رخت کن برهنه شده اول در این حوض آب گرم که آنها خزینه مینامند داخل میشوند از پنج شش الی ده نفس و بیست نفس در آن واحد خواه صحیح البدن باشند و یا بامراض مزمنه \_\_\_\_\_ مبتلا و بدن خود را در این آب گرم میشویند و بعد بیرون این خزینه نشسته باکیسه های مخصوص و سنگهای متخلخل اوساخ منجمدهء پاها و سایر اعضای خود را پاک میکنند و غالباً همانجا بحلق رأس و خضاب موی و امثالها مشغول میشوند و پس از اتمام این اعمال بدن خود را با صابون شسته اخیراً در این خزانه آب گرم که ذکر شد دوباره داخل شده در آن آب که از هر نجسی نجس تر و از هر \_\_\_\_\_ تر است فرو میروند و از حمام خارج میشوند . این حال حمامهای پنجاه ملیون نفوس شیعه است که در ایران و ترکستان و هندوستان ساکنند . و اما آبهای احواض بخارا و تاتارستان که آب شرب اهالی است بر نهج حمامهای ایران است برای تنظیف و تطهیر . یعنی در هر محلی از محلات مدن و \_\_\_\_\_ حوضی ساخته اند و اطراف آن مزین است باشجار توت و غیرها و در این حوض اهالی وضو میگیرند و آب دهن میافکنند و پاهای خود را و بعض اوقات دستمال و امثالها در آن میشویند و برک اشجار و ثمر فاسد شدهء آن در آن میریزد و همین آبرا همهء اهالی برای شرب و طبخ غذا استعمال میکنند . و غالب اوقات

ص ۵۶

لون آب این حوضها سبز میشود و کرمهای کثیر در آن متکون میگردد و باز هم باعتقاد اهالی بر حسب شریعت استعمال آن جایز است و آن آب ماء طاهر . لذا غالب اهل بخارا در اوایل تابستان بمرض رشته مبتلا میشوند و اهالی خرقند بمرض سلفهای بزرگ و ریز \_\_\_\_\_ . و چون در این جمله که بسبب عدم فرصت و ضیق مجال در غایت اختصار

ذکر شد اهل نظر تأمل فرمایند بر مقدار فضل حقّ جلّ جلاله در تنزیل و تشریح ایت حدود برای حفظ و تربیت قریب سیصد ملیون نفوس مطلع گردند . زیرا عقایدی که در میان امتی بحکم دیانت بزعم ایشان معمول شد محال است که باجبار ملوک و یا مواعظ حکما تغییر پذیرد و جز بتشریح شرع جدید و ظهور مظاهر امر الله زایل نشود چنانکه عوائد تقلیدیه یهود که مأخوذ از کتاب سنة است و ابدأً از شرایع نازله در اصل توراة مقدّس نیست بقوه هیچ ملک قاهری و یا فیلسوف ماهری تغییر نیافت و كذلك عوائد باطله هنود و مجوس . خلاصة القول در آداب شخصیه که موجب تکمیل فضایل انسانیه است از قلم اعلی آن مقدار نازل شده است که شرح فوائد و مآثر آن محتاج بتالیف کتب \_\_\_ است نه وسائل حقیره .

( قسم سیّم ) از احکام و شرایع اموری است که راجع است بفوائد عمومیّه و حفظ هیئت اجتماعیّه از قبیل وجوب عدل و شفقت و صدق و وفا و امانه و عفت و امثالها که بدون آن \_\_\_ حاصل نشود . هیئت اجتماعیّه محفوظ نماند و این باب \_\_\_ باب \_\_\_ که اکثر \_\_\_ راجع \_\_\_ ... معاملات و سیاسات و کیفیت تأسیس دول ... و از قبیل ... و از قبیل حقوق مزاجت و احکام ... از این قبیل است . چه \_\_\_ اهل علم و مسائل مسلمه است که نوع انسان مدنی الطبع خلقت یافته و زندگانی و بقای آن موقوف است بتعاون و هیئت اجتماعیّه و لذا جمیع شاریع شرائع سماویّه قسم اعظم شرائع و احکام خود را بامور سیاسیّه تخصیص داده اند و سیاست و رعایت و ترقی و تربیت خلق را اهمّ دواعی \_\_\_ رسالت و بعثت خود مقرر داشته اند . بل اعتقاد نگارنده این اوراق دیانت نیست مگر ( قانونی کافل حفظ و ترقیّه هیئت جامعه است ) و چون عقول بشریّه متفاوت \_\_\_ و غالباً اتفاق اصحاب عقول راجحه بر آنچه کافل حفظ و ترقیّه امم باشد مستحیل است حقّ جلّ جلاله جعل و تشریح این چنین قانونیرا راجع بمظاهر امر خود مقرر داشته تا این نفوس قدسیّه ببصارت الهیّه قوانین و شرایعی تشریح فرمایند که \_\_\_ تقریباً کافل حفظ و ترقی آن امت باشد تا آنکه بمقتضای ساعت ؟ تقدّم و ارتقاء و یا

تأخر و \_\_\_ که از سنن جوهریه طبیعیّه عالم است به یکی؟ باره مظهر و مطلع روح  
اقدس الهی تجلی فرماید و

ص ۵۷

موافق آنچه مقتضای این حرکت جوهریه است بتجدید سنن و شرائع نماید .  
و از این \_\_\_ که ذکر شد در یافته آید که دین جز حفظ و اجرای همین قوانین و شرائع  
و معرفت مطلع و مبدأ آن چیز دیگر نباشد . و حیوة امم جز برعایت این موهبت کبری  
معقول نباشد و حاصل نشود بل محبت الهیه که اول و اعظم و اساس جمیع احکام  
دینیّه است بدون حفظ وصایا و شرائع و هم صرف وغرور محض و خیال باطل  
باشد و هم از این جمله واضح و مبرهن گردد که هر امتی که از رعایت و اطاعت  
این قانون مقدّس و معرفت مطلع و مشرق آن بی بهره و جاهل ماند امت میته است و  
عاقبتش بسرعت باضمحلال و هلاک راجع اگر چه فی الحین به ممالک شرق و غرب تغلیب  
جوید و بمعارف نیره و وسایل باهره و جیوش جواده مؤید و معزز باشد چنانکه این  
نکته از تأمل در تقدّم و انحطاط دول فراعنه مصر و قیاصره و ثنیه روم و ملوک  
کیانیه فرس و تباعه یمن از امم عربیه قدیمه و ملوک احفاد چنگیز خان از امت  
تاتاریه \_\_\_ روشن و واضح است \_\_\_ و هر امتی که بمعرفت آن شارع مقدس و اطاعت آن  
شریعت مقدسه افتخار یافت امت حیه اند و بغلبه و بقاء و نفوذ قول و حسن ذکر  
اختصاص یابند اگر چه بظاهر در اول ضعیف و مضطهد و قلیل العدد باشند  
چنانکه این دقیقه از تأمل در حالات بنی اسرائیل در ظهور حضرت موسی . امت  
نصرانیه در زمان ظهور حضرت عیسی و امت عربیه در ظهور حضرت خاتم الانبیا  
واضح و هویدا گردد .

و چون بر این مقدمات استحضار حاصل شد معروض میدارم که احکام  
و شرایع و آدابی که جمال ابهی در این قسم کیفیت معاملات خلق  
با یکدیگر تشریح فرموده اند ابسط و واسع و اعدل احکامی است که از  
مظاهر امر الله صادر شده و در ادیان الهیه تشریح یافته است



بنوعی که ابداً موضوعی از موضوعات لوازم هیئت اجتماعی را مسکوت عنه وانگذاشته اند بل در هر موضوعی حکمی که حافظ حقوق کافه ملل است تشریح فرموده اند

ص ۵۸

و چون بر مطالب مرقومه استحضار حاصل شد معروض میدارم که جمال اقدس ابهی جلّ ذکره و تعالی شأنه در جمیع مواضع و موارد احکام راجعه بحفظ هیئت اجتماعی و تکمیل فضائل جامعه بشریه چه در آداب \_\_\_ معاشرت خلق با یکدیگر و چه در کیفیت تأسیس \_\_\_ و \_\_\_ حکم و چه در حقوق اولی الامر بر رعیت و حقوق رعیت بر اولی الامر و چه در تعمیم \_\_\_ ... فلاسفه و علماء و احتراز از \_\_\_ ... و چه در تعظیم و اطاعت و الدین و معلّمین و چه در آداب زواج و حقوق مبادله \_\_\_ ... و غیرها \_\_\_ ... سنن و شرایعی وضع فرموده است که فوق آن نزد ارباب عقول بالغه متصور نیست و توفیق و تألیف بین ملل و امم متباینه المنشاء و اللسان و الاقلیم بغیر آن تحقق نتواند یافت . چه که آنوجود اقدس در تشریح احکام و \_\_\_ در هر موضوعی دو جهت را ملاحظه فرموده و حکمرا موافق تحقّق و ایجاد آن تشریح نموده . ( اول ) اینکه اطاعت و اجراء و تعمیم آن بر جمیع امم ممکن باشد و بتفاوت اقالیم و ممالک صعوبت و محظوری وقوع بیاید ( ثانی ) آنکه محرک \_\_\_ نفسانیت و مداعی ؟ \_\_\_ و تجبر و عصبیت \_\_\_ تا نسیم رحمت و شفقت حقیقه بر آفاق افئده و قلوب بوزد و انوار انسانیت واقعیه بر فضای کافه صدور بتابد تا بعون الله تعالی \_\_\_ بعد و مجانبت و جفا و عداوت که در صدور امم بر ضدّ یکدیگر رسوخ یافته است زائل شود و تمام کره ارض بمنزله جنّت واحده و مانند وطن واحد ملحوظ و مشهود گردد .

مثلاً با آنکه هر يك يك از امور قبیح را از قبیل قتل و سرقت و زنا و افترا و غیبت و سبّ و شتم و لعنت و جمیع مایتکدر به الانسان و امثالها چنانکه سابقاً نیز بدان اشاره شد جزء جزء تفصیل فرموده و عباد را از ارتکاب آن مؤکداً نهی

نموده و نتایج و \_\_\_ آنرا که در دنیا و چه در آخرت معلوم داشته است معذک کله امر فرموده است که نفسی بافتخار لب نگشاید و بر احدی اعتراض نکند . زیرا که افتخار و اعتراض غالباً سبب انزجار نفوس و \_\_\_ قلوب گردد بالمال بنفور و جفا منتهی شود و در تعمیم معارف واجب فرموده است که هر نفسی اولاد خود را در طفولیت ذکوراً و اناثاً بعلم و خطّ و آداب سامیهء عالیه مؤدّب و مهذبّ دارد و حسن المسمات ؟ در عالم \_\_\_ ماند . و مکارم اخلاق در طفولیت \_\_\_ و اشراق اقطار ارض از انوار ربوبیت بتعمیم شرائع انسانیت صورت تحقق و مشهود گیرد . و اگر نفسی در امثال این حکم تهاون نماید و از تربیت اطفال که ثمرهء وجود شجره بی مثال انسانی است غفلت کند حکومت مأمور است

ص ۵۹

که اولاد او را در مدارس معموره باداب عالیه \_\_\_ متعلم و مهذبّ دارد و مصاریف آنرا از و الد ایشان دریافت کند و اگر آنمرد غیر متمکن باشد باید حکومت مصاریف تعلیم و تهذیب ایشانرا از حقوق الهیه که مأخذ آن نیز در کتاب منصوص است محسوب دارد تا مکارم اخلاق در جمیع عالم سمت عمومیت گیرد و محامد اوصاف در طفولیت کالرسم علی الصّخور در اعماق نفوس و صفحات صدور اناث و ذکور سمت ثبوت و رسوخ یابد و جمیع اشراق اقطار ارض بانوار ربوبیت از تعمیم شریعت انسانیت متحقق و مشهود گردد . و این مسأله تعمیم معارف و وجوب تعلیم اولاد را از جمیع احکام و شرائع نوعی ممتاز و مؤکّد فرموده است که محال وجوب امثال و اعتبار آن از انظار اخیر مستور ماند چه بر السنه و افواه مشتهر است که صنف معلّمین و اساتذّه تربیت را در طبقات وراثّ داخل فرموده تا سمت حقوق و ابوتّ ایشان همواره خاطر نشان اهل جهان باشد و موجب تنشیت و اقدام اهل علم بر حسن تربیت متعلّمین گردد . و در کتاب مستطاب اقدس میفرماید آنچه خلاصهء ترجمهء آن اینست که (( هر که یکی از ابناء اهل محبّت و ولاء؟ را تربیت کند چنان است که فرعی از فروع سورهء مبارکه الهیه را تربیت نماید و مستوجب نثار محبت و درود و رحمت

حق جلّ جلاله گردد )) واز تأمل در این نکته معلوم گردد که چون امر بتعمیم تعلیم از حضرت رب العزت نازل شود و این حکم ظاهر الفائده بقوت نفوذ کلمه الله مرافق و مؤید باشد چگونه موجب زوال ظلمت جهل و توحش از جمیع اقطار عالم گردد و وعده الهیه صریحه ( و اشرق الارض بنوره بها ) در کمال وضوح تحقق یابد .  
و در موضوع اشتغال و مکاسب فرموده است که حق جلّ جلاله در این ظهور اشتغال و اقتراف و اکتساب معیشت را از طرق ممدوحه از قبیل تجارت و یا فلاحه و یا صنعت و امثالها بر هر نفسی واجب فرموده و اکتساب وجوه معاش را از این طرق که خیر آن راجع بمنافع عمومیه است عین عبادت خداوند تبارک و تعالی مقرر داشته است . و برای تأکید و اعتبار این حکم امر فرموده است که اهل بهاء از ترهب و تصوّف و انزوا و اشتغال ریاضات منافقه اجتناب نمایند و بانتقال نفعه و رواج و ترویج معارف که موجب سعادت و نیک بختی جمیع است

ص ۶۰

امم و عمار و آبادی عالم است اشتغال جویند . و بعبارات دائقه و شواهد واضحه بر اهل بصارت و نباهت واضح و مبرهن فرموده است که سبب هدم زیان؟ الهیه و ظهور اختلافات مهلکه مذهبیّه و تفرّق شعوب و مذاهب و تباین طرق و مشارب احداث و ابتداع همین تزهّدات و تعبدات تصنعه اختراعیه و ایجاد طرق تصوّف و تعشّقات ریاضیته شد که مانند مرض فلج و سئل عارض هر دینی از ادیان و ملّتی از ملل گشت بالکل نشاط و حرارت و علو مدارك و بصارترا از اهل سلب نمود و بجای آن خمودت و جمودت و انزوا و برودت ایجاد گرد . و اخیراً موجب حدوث عبارات مبتدعه و عقاید و هلاکت و زوال امت گشت . و فی الحقیقه اگر نفسی در کیفیات رهبانیت در دیانت مسیحیه و حدوث تصوّف در دیانت اسلامیّه نظر نماید مأخذ و منشاء آن که فلسفه افلاطونیّه یونانیّه بود اطلاع یابد و بر نتایج رهبانیت و تصوّف و حروب هائله و عقائد باطله که از آن در ایندو دیانت در مدت نونزده قرن مسیحی و سیزده قرن اسلامی حدوث یافت و دیانت واحده را

بفرق عدیده و مصائب شدید مبتلا نمود آگاه گردد بر مقدار فضل حقّ  
جلّ جلاله بر امتّ بهائیه مستحضر تواند گشت . و بر عظمت فوائد این حکم محکم  
برای جمیع اهل عالم اطلاع تواند یافت . زیرا که در قرون قریبه بظهور حضرت  
مسیح له المجد امتّ \_\_\_ یونانیه بسعهء علم و معرفت و بسطت جاه و دولت  
اشتهار داشتند و بر ممالک سوریه و مصر و بلاد بین النهرین و سواحل بحر  
اسود استیلا یافتند و کثیری از افاضل و اواسط این امتّ در بلاد مذکور  
ساکن و متوطن شدند . و این فقره الطبع موجب انتشار معارف یونانیه در  
میان اهالی این ممالک شد و سبب نشر؟ علم و فضایل در میان آن قبایل گشت .  
و در آن ایام اصول فلسفه یونانیه بر دو شعبه بزرگ منقسم و منشعب بود و  
هر یک از دو شعبه مذکوره بافاضل فلاسفه و اعظام رجال علم تزیین و افتخار  
داشت . و آن عبارت از این دو شعبه از علم است که ذکر میشود .  
(اول ) فلسفهء افلاطونیه که اساس آن مبنی بود بر ترك لذائذ  
جسمانیه و تکمیل فضائل روحانیه . یعنی طالب کمال و ترقّی بمدارج عالیه

ص ۶۱

بایستی جمیع لذائذ جسمانیه را ترك نماید و از اشتغال باشغال دنیویه اجتناب  
کند و بترك معاشرت ناس و ملازمت خلوت و ذکر و تأمل و تحمّل ریاضات  
شاقّه از قبیل سهر و جوع و ملازمت عبادات و صلوات اشتغال جوید  
تا روحش بملکوت اعلی صاعد شود و قبل از موت طبیعی اجباری بتحمّل این موت  
اختیاری بسماء ملحق گردند و ( باصطلاح اهل این علم ) با جوهر الهی یعنی ذات  
الله معاشر و مجالس گردد . و ظاهر این است که این نوع از فلسفه از  
مملکت هند بیونان انتقال یافت و از مرتاضین برهمیه بصائبه یونانیه  
نافذ شد چه از زمانی دیر افاضل امت هندیّه \_\_\_ از سایر فروع باین نوع از حکمت  
معروف بودند و بروز آیات شاقّه و انفراد و انزوا اشتغال داشتند .  
(قسم ثانی ) فلسفهء ارسطیه که اساس آن در معرفت حقایق اشیا

بر استدلال و نظر و تتبع اسباب و علل و اعتماد بر براهین عقلیه و قضایای منطقیه مبنی بود . یعنی هر که خواهد در عداد اهل علم منسلک شود باید براهین واضحه صحیح الانتاج قطعیه اعتماد نماید و علل و اسباب کائنات و محدثات را منتبع کند و در غایت حریت در مبادی اشیا نظر نماید تا بمعرفت حقایق اشیا بالغ شود و نام عالم و فیلسوف بر او صادق آید . و باعتقاد مسلمیات مورخین شرق است که چون اسکندر کبیر مکدونی بر دولت کیانیه غالب شد و ممالک ایران را مسخر ساخت امر فرمود تا کتب دینیه ایشانرا در دیانت زردشتیه بود و باعتقاد او با دیانت وثنیه صائبیه تنافی و تضاد داشت بسوزانند و معدوم نمایند و کتاب علمیه آنرا که حاوی اقسام معارف بود بیونان ارسال دادند . ابن خلدون مغربی که اوثق مورخین قرن (14) میلادی بوده است باعتقاد اهل اروپا و نزد ایشان \_\_\_ اطلاع و دقت نظر موصوف است در باب (13) از فصل (6) از کتاب اول تاریخ معروف خود پس از

ذکر استیلای سعد بن ابو وقاص بامر خلیفه اسلام عمر بن الخطاب فرموده است (( ان هذه العلوم وصلت الى يونان من الفرس حين قتل الاسكندر دارا و غلبت من الكيانية

ص ۶۲

فاستولى على كتبهم و علومهم مما لا باخذ الحصر . و لما فتحت ارض فارس (یعنی فی زمان \_ ) و وجدوا فيها كتباً كثيرة كتب سعد بن ابى وقاص الى

عمر بن الخطاب ليستاذنه فى شأنها و تنقلها للمسلمين فكتب اليه عمر

ان اطرحوها فى الماء فان يكن ما فيها هدى فقد هذا انا الله \_\_\_

منه و ان يكن مثلاً لا فقد كفانا الله . فطرحوها فى الماء \_\_\_ \_\_\_

و ذهب علوم الفرس فيها عن ان فضل الينا )) انتهى .

و بالجمله چون تقریباً پس از سیصد و سی سال از تاریخ اسکندر \_\_\_ سر زمین حضرت

مسیح له \_\_\_ قیام فرمود و امر مبارکش بقوت الهیه سماویّه بر امم عظیمه نافذ

و غالب شد و نفوس طیچبه کثیره از یونان و روم و اهالی سوریه و غیرهم باعتناق

بقول امر مبارکش افتخار یافتند و بر دعوت امم و نصرت کلمه طیبهاش اقدام کردند و در آن هنگام فلسفه یونانیه در مصر و سوریه شهرت و علویتی بالغ داشت و مدارس شهیره اسکندریه مرجع طلاب علوم و فنون بود و صیت فضائل افلاطونیین ؟ ورواقیین و اکادیمین و اکیکتیک بر شرق و غرب بلوغ یافت . و لهذا چون در قرن ثانی میلادی جمعی از افاضل این فلاسفه بدیانت مقدسه مسیحیه مهتدی شدند از قبیل اثیناغورس و پنتینوس و اکلیمتدس و غیرهم من افاضل اساتذہ مدارس الفلاسفه که اشهر فلاسفه مسیحیه محسوب گشتند و از قبیل آمونیوس سکاس که فاتح و مؤسس مدرسه شهیره اسکندریه بود و تا انجام عمر باعتناق مسیحیت افتخار داشت و از قبیل جستینیوس شهید که \_\_\_\_\_ و طهارت سیرت و نقارت اعمال و اخیراً شهادت و بذل جان در سبیل حفظ ایمان معروف و ممتاز بود . و بالجمله چون این فلاسفه عظام فلسفه افلاطونیه را بزعم خود با نقارت و طهارت مسیحیت انسب یافتند و فلسفه افلاطون در اذعان بخداوند تبارک و تعالی و طریق عبادت مسیحیه موافق دیدند لذا آداب این فلسفه را در دیانت مسیحیه داخل کردند . و غالباً تلامذه خود را بتزهد و تجرد و انقطاع و عبادت در خلوات و انفراد در زوایا و یا خلوت ترغیب نمودند و در خطب و دروس عقاید افلاطونرا در اثبات ذات باری تعالی و حالت نفوس بعد مفارقه

ص ۶۳

الابدان و در ملائکه و نفوس قدسیه و فلکیه در کمال تطبیق خاطر نشان \_\_\_\_\_ بل عموم ملت مسیحیه داشتند . تا آنکه اندک اندک فلسفه عقلیه افلاطونیه عقاید مسلمه امم مسیحیه شد . و ترك اشتغال دنیوی و ریاست فضل انواع عبادت محسوب گشت . و چون غالباً عامه خلق در هیچ مسلک و مشرب و طریقه و مذهبی طریقه اعتدال و وسط را رعایت نمیکنند و \_\_\_\_\_ شهرت و حسن صیت و یا سهواً و یا غفلة هر آداب و رسومی را بحد افراط و مبالغه میرسانند عاقبت این مراقبت و انهماك در ریاضت و تحمل اتعاب و مشقت بحدی رسید که جمعی کثیر چه

در اروپا و یا آسیا و افریقا خاصه مصر و سوریه یا سر بصرها نهادند و بدون منزل و محل معینی در \_\_\_ و \_\_\_ مانند وحوش هائم و سرگردان گشتند و اکثرشان در ماکول و تغذی باکل اعتاب و اصول نباتات و قشور اشجار اکتفا مینمودند و بالجمله اخیراً از این فلسفه افلاطونیه و حکمت روحانیه یونانیه بطریقهء رهبانیت احداث شد و فرق و طرق عدیدهء رهبان و تارکین دنیا ظهور و تشکیل یافت . و این فرق رهبان نخست در قرن چهارم باسامی متمایزه فرقه \_\_\_ یافتند از قبیل کینوبیین یعنی رهبانان که در \_\_\_ محل اقامت میکردند و عبادت میپرداختند و فرقهء \_\_\_ یعنی کسانی که وحده و منفرد و محبوس در مغارهء و یا زوایه اقامت مینمودند و از هر نفسی دوری میجستند و فرقهء قکرننتیین ؟ یعنی صحرا گردان که غالباً در قری و بلاد میگشتند و منزل و مأوای مخصوصی نداشتند و غالباً بفروختن تعویذات و تمائم و ادعای معجزات و کرامات و برخی بسرقت و \_\_\_ زندگانی میکردند و از هیچگونه معصیت و محظوری اجتناب مینمودند . و در قرن پنجم اکابر این فرق قوانین دانی برای ایشان وضع نمودند و باسم اوغسطینیین و باسیلییین اشتهار یافتند . و هکذا قرناً بعد قرن فرق و اسامی جدیده و آداب و عوائد مبتدعه وضع شد از قبیل بنیدکتیین و غیرهم و لکن طغمه بندکتیین در قرن ششم مسیحی ازدیاد و شهرت و سطوت عظیم یافتند که باعتقاد یوحنا لورنس مورخ \_\_\_ ممکن بود در هر بلدی جیش کبیری از این رهبان استخراج شود بدون اینکه نقصی در هیئت اجتماعیه آن مدینه ظاهر گردد . و كذلك در قرون آتیه از

ص ۶۴

قبیل دومینکیین و فرنسیسکیین و \_\_\_ و \_\_\_ و \_\_\_ در قرون وسطای میلادی که آثار و اطوار و اعمال و کردارشان در تواریخ کنیسه کالنور علی \_\_\_ او کالنار فی اللیل الیهم الظلام واضح و آشکار است . بخصوص دومینکیین که در ریاست دیوان تفتیش \_\_\_ و احراق و اعدام صد هزار نفس شریف و وضع و ضعیف و \_\_\_ ... اطفال رضیع و سایر اقسام خشونت و \_\_\_

و قساوت قلب گوی سبقت از چنگیز و تیمور ربودند و در اوراق کتاب تاریخ دیانتیه تذکاری شنیع مسطور نمودند . و اخیراً فرقه رهبان قوی الید تام الاقتدار جزویت ( یسوعیین ) که ترجمه آثارشان آمیخته و مختلط است بظلمت و نور و فوائد و شرور و صیانت دول از سطوت این جیش \_\_\_ فارق الدهاء الشعور شاغل افکار جمهور و الله تعالی اعلم بمجادی لاحوال ما ینتهی الیه الامور و اما کیفیت دخول تصوف و در دیانت اسلامیة از فلسفیه افلاطونیه بر این نهج وقوع یافت که چون دین اسلام در قرن اول و دویم قیام حضرت سید الانام بر ممالک شاسعه و اسعه آسیا و افریقا و بعض اروپا استیلا یافت و خلافت جائره اعتصامیه اموییه عربیه و عباسیه سمت عظمت و اتّسع گرفت خلفای عباسیه در شرق و خلفای اموییه در غرب و اکابر ملوک و امرای تابعه این دو دولت بسبب احتیاج امت بمعارف و صیانت ملک از صباع غایت سعی را در ترویج علوم و فنون و ازدیاد معارف و مساعی مبذول داشتند بخصوص مامون الرشید که اشجع و ارشد و اعلم خلفای اسلام بود \_\_\_ و خود در فنون علوم یدی طولی و حظی وافر داشت علماء و فضلائی ملل را در بغداد طلب فرمود و امر فرمود تا کتب علمیه حکمای یونان و فرس و کلدانرا بلغت عربیه ترجمه نمودند بخصوص در فروع و اقسام علوم یونانیه از قبیل طبیعیات و الهیات و فلسفه علیّه که \_\_\_ ...علم . . .

و طبّ و فلك و هندسه و غیرها که غایت اهتمامرا در ترجمه کتب این فنون مرعی داشتند و به این موجب عینا دو شعبه فلسفه افلاطونیه و ارسطیه بشرحی که در میان نصاری شایع متداول بود در میان علماء و حکمای اسلام نیز باسم اشراقیین و مشایین شایع و متداول گشت و موجب انقسام و افتراق ملت و ظهور شیخ و فرق متعدده شد زیرا که از فلسفه نظریهء بعضی تبعه ارسطو که مبنای معارفشان بر نظر و استدلال مبنی بود فرق معتزله و کرامیه و اشعریه و غیرهم ظهور یافت و از فلسفه علمیه یعنی

ص ۶۵

علمیه یعنی تبعهء افلاطون که مبنای معارفشان بر تجرّد و انقطاع و تزهد و تقشّف؟



و ترك لذائذ و امور دنیویه بود فرق اشراقیه و صوفیه تولید یافت و اخیراً از صوفیه شیخ و طرق عدیده ظهور یافت از قبیل قادریه و شازلیه و نقشبندیه و \_\_\_ و غیرهم در میان اهل تسنن و فرق جلالیه و نعمة اللہیہ و حیدریه و اویسیه و غیرها در میان اهل تشیع . ظهور این فرق متصوفه در میان اهل اسلام از جهتی سبب هبوط و انحطاط و زوال سایر اقسام علوم نافعہ از قبیل طبیعیات و فلکیات و هندسه و جغرافی و امثالها شد و از جهتی دیگر سبب حدوث مہاربات و انشاقات ملکیہ و سیاسیہ گشت و از جهتی دیگر علت حدوث عبادات متبدعہ و عوائد موبقہ و استمداد از \_\_\_ و اقطاب و تجدد دعوی مہدویت نوعیہ و امثالها آمد . و بالجملہ ظهور تصوف در ملت اسلامیہ موجب مصائب و معایبی شد کہ ظهور رهبانیت در ملت مسیحیت گشت . الا آنکہ فرق رهبان اگر چه موجب حروب اہلیہ و مصائب دینیہ در امت نصرانیہ شدند و لکن و الحق نقال کثیری از افاضل رهبانی در عالم معارف آثار عالیہ و ایادی بیضا در امت نصاری بیادگار نهادند و فنون و علوم و معارف مدیون اتعاب و مشقات و مصنفات خود نمودند . چنانکہ ملطبرون؟ فرنساوی در جغرافی خود مذکور داشته است کہ (( تکمیل فن جغرافی و زوال اغلاط سابقین در این فن از خرقة رهبان ظاهر شد )) و این خود شمهء و رشحہء از زحمات و اتعاب افاضل رهبان است کہ ملطبرون بدان اعتراف نموده و اگر کسی در صفحہء تاریخ عمومی عالی نظر نماید آثار باہرہء افاضل رهبانرا در نصرت و ترویج دیانت مسیحیہ و ازالہء ظلمات عوائد باطلہ دینیہ و تصنیف و تألیف نفائس کتب علمیہ کالشمس فی \_\_\_ النهار واضح و آشکار بیند . و لکن از دراویش اسلام و صوفیہ امت حضرت خیر الانام کہ از قرن سابع اسلامی ببعد ظاهر شدند جز شرب حشیش و خمودت و جحودت و تکدی و انزوا و کسالت و بطالت چیزی مشاهده نشد . و جز اذکار جہریہ و سریہ و ضرب دف و رقص مضحك بجای عبادت اثری ظهور نیافت . و لکن شرح حالات این فرق کما ینبغی

و محاسن و مفسد هر يك از \_\_\_ \_\_\_ و اعمال ایشان محتاج بتألیف کتابی مخصوص است تا نتیجه آن بر اهل بصارت ظاهر گردد و سبب انتباه مردمان آگاه گردد .

ص ۶۶

و بالجمله چون بر مطالب مرقومه نفسی استحضار یابد و بر نتایج ظهور ؟ تصوف ؟ و ترهب در ادیان الهیه آگاه گردد بر مقدار فضل حق جلّ جلاله بر اهل عالم در این ظهور اعظم در نهی از این موبقات و مهلکات آگاه گردد . چه اگر در کتاب سماویه امم عتیقه بصراحت منع از عبادات مختلفه و ریاضات مخترعه نازل شده بود هرگز امم ماضیه این امور مستحدثه را در دیانت الهیه داخل نمینمودند و بریاضات و عباداتیکه ذکر از آن در کتاب الهی نیست متصوف و مشغول نمیگشتند .

و این نکته نیز بر اهل علم مجهول نماند که آنچه در قبایح رهبان نصاری و صوفیه اسلام ذکر شد مقصود قسم اعظم و اکثر این فئه است . و الا لاشکّ در میان آنجماعت ولو قلیل در هر قرن نفوسی بوده اند که بخلوص نیت و طهارت ضمیر عبادات و صلوات میپرداختند و خالصاً لوجه الله بتعلیم و تهذیب \_\_\_ اخلاق خود و سایرین اشتغال میجستند . و كذلك جمال اقدس ابهی عز اسمہ الاعلی در بعضی الواح نازل فرموده آنچه \_\_\_ ترجمه آن اینست (( که متعبدین و مرتاضین که خالصاً لله بانقطاع و عبادت اشتغال جسته اند اعمال و عبادات ایشان بقبول حق جلّ جلاله فائز شد و لکن من بعد باید از زوایا بفضا توجه نمایند و بما ینتفع به الناس اشتغال جویند و از زواج که موجب \_\_\_ و تکثیر عباد است اجتناب نمایند ) ) و خلاصه القول در جمیع فروع اعمال و افعال و آثار نوع انسان در این ظهور اقدس احکام صریحه واضحه تشریح یافته است تا عباد در جمیع موارد احکام بر بصارت باشند و بظنون و اوهام و اجتهادات جهال از فقها و علماء مفتتن و فریفته نگردند . و چون بعضی از موارد احکام نوعی است که باختلاف زمان از حکم آن مختلف میشود و مقتضیات احوال موجب تفاوت \_\_\_

لذا حق جلّ جلاله در الواح مقدسه اهل بهاء را امر فرموده که عبادات و معاملات منصوصه بکتاب رجوع نمایند و در امور غیر منصوصه احکام صادره از بیت العدل را که در دول و ممالک و ملل مقرر است واجب الاتباع شناسند تا تطبیق سنن الهیه با قوانین وضعیه سهولت یابد

ص ۶۷

و دیانت الهیه ملعب فقها و طالبین ریاست نگردد . و شرح این مطالب مفصلاً خصوصاً با ضیق مجال و پریشانی افکار و اختلال احوال خارج از گنجایش این مختصر است و توضیح آن تفصیلاً اذا شاء الله و اذن به موقوف بوقت دیگر .  
و امامقدر تأثیر کلمات الهیه در نفوس خلق و جذب قلوب و انشقاق بان در این ظهور اعظم نیز بنوعی است که شبه آن در ظهورات سابقه و ادیان ماضیه مشاهده نشده . چه تأثیر کلمه الله در قلوب و نفوس اهل اقبال و ایمان نوعی و بدرجه بلوغ یافت که در موارد فتن و بلا یا آنگونه متحمل مصائب و رزایا شدند که ترك جان شیرین گفتند و در خون خود خفتند و ابداً بترك دیانت و یا اظهار انزجار و برائت راضی نشدند . و تفکر در این نکته نیز امتیاز و ارتفاع امر اعظم را بر ظهورات سابقه مبرهن میدارد چه در ظهور حضرت مسیح و حضرت موسی علیهما السلام در حینی که شمس حقیقت مشرق و مظهر امر الله بین العباد مشهود بود نفسی بذل جان و ایثار روح بین یدی الرب موفق نشد . و لکن در این ظهور در موارد بذل ارواح و نفوس بر یکدیگر سبقت گرفتند و در مواقع تعذیب دی غایت اصطباریکدیگر و سکون مشهود گشتند و در کمال سرور و حبور و اصطبار و سکون گشاده روی و واضح الجبین جان شیرینرا در سبیل محبت محبوب العالمین ایثار کردند

(و اما تاریخ میلاد حضرت مولی الوری عبدا البهاء روح العالمین الفداً )

بر این نهج بود که آنوجود اقدس در یوم خامس شهر جمادی الاولی سنه 1260 هجریه که مطابق است عیناً با یوم ظهور نقطه اولی و جمال اسنی جل اسمه الاعلی و موافق است با شهر مای 1844 میلادی از انجب عقائل و اطهر سلائل در مدینه دار الخلافه طهران ولادت یافت و در حجر تربیت جمال اقدس ابهی در آن مدینه مبارکه نشو و نما فرمود و نگارنده از جمعی و هم از لسان

ص ۶۸

مبارک شفاهاً مسموع داشت که در \_\_\_ ظهور نقطه اولی آنوجود کراراً با وجود صغر سن از متعصبین طهران تحمل شتم و سب فرمود و در ایامی که جمال اقدس ابهی در طهران مقیم زندان و مغلول ظلم اهل طغیان بود و در سجن بلقای مبارک مشرف گشت . و چون بر حسب امر دولت ایران جمال اقدس الابهی در سنه 1269 مطابق سنه 1854 در دار السلام بغداد اقامت فرمودند حضرت مولی الوری نیز در این هجرت ملازم خدمت بود . و در سنوات اقامت در بغداد دایم در محضر اقدس بانوجود مقدس \_\_\_ داشت و با وجود \_\_\_ ابداً حضرت مولی الوری در مدرسه تحصیل نفرمود و در آغاز شباب معین علوم از بیانات و \_\_\_ بود

و نخست اثری که از آنوجود مبارک در دار السلام در عالم معارف ظهور یافت رساله شرح حدیث قدسی ( کنت کنزاً مخفياً فأحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکن اعرف ) بود که بر حسب مسألت از ذوات مرقوم فرمود و نگارنده در اوایل ایام تصدیق در مجلسی حاضر بود که یکی از جالسین از حالات اقدس جمال ابهی از مرحوم سید حاجی جواد طباطبائی کربلائی سؤال مینمود و می فرمود (( بگوئید که آنوجود اقدس نور ساطعی است که \_\_\_ در سن صغر و مراهقت این چنین کتابی از قلم مبارکش صادر شده است و مقصود آن سید عالم فاضل این بود که \_\_\_ معین معارف الهیه در صغر سن با تحصیل در مدارس \_\_\_ مستحیل است تا چه رسد که بدون تعلم و تدریس باشند

چه در این صورت اعظم شاهدهی است این علم آسمانی است نه اراضی؟ و علم الهی است نه بشری و منشاء مهبط آن تجلی روح قدسی الهی رحمانی است و مطلع و مشرق آن نیز روشنی بخش جهان جاودانی . و بالجمله آثار بزرگی از جبین مبارکش در خور وی و صغر سن مانند بدر منیر مشرق و ساطع و \_\_\_ ذکاوت و نباهت از جمیع حرکات و سکناش مبین و واضح . بیان معجزش در کشف حقایق غامضه محیر الباب و عقول بود و لسان مجیرش در رشاقت؟ تقریر جذّاب قلوب و نفوس . نظر ثاقبش در کشف مهمات مظلّمه سراج منیر بود و حکم نافذش در فصل و قطع مهمّامّ معضله مصلح حال صغیر و کبیر .

ص ۶۹

و در جمیع ادوار انتقالات جمال اقدس ابهی از دار السلام بقسطنطنیه و از قسطنطنیه بادرنه و از ادرنه بعکا قرین و سهیم جمال اقدس ابهی بود و رای مطاعش در جمیع این حالات مرجع الیه عموم اهل بهاء خصوصاً در مدت 24 بیست و چهار سال اقامت جمال اقدس ابهی در مدینه مقدسه عکا اتعاب وجود مبارک حضرت عبدالبهاء و تحمل بحدی بود که غیر از نفس مقدسش محده در تحمل آن مقدار از مشقات و مصادمه؟ آنمایه صعوبات نفسی قادر نبود. و ملاحظه اینکه مدینه عکا منفای مغضوبین و محبوسین دولت عثمانیه بود و اسمش از قلم قدم ( سجن اعظم ) نزول یافت در بیان مقدار صعوبات وارده بر حضرت مولی الوری کفایت مینماید . چه جمال قدم جلّ ذکره غالباً در ایام اقامت در عکا از ملاقات غیر احبا چنانکه سابقاً نیز بان اشاره شد اجتناب میفرمودند مگر نفسی بالخصوص طالب مشرف شدن شود و تمام معاشرت با ملل و اشخاص متفاوت المشارب و المذاهب و الشئون؟ و المقاصد و الدرجات با حضرت عبدالبهاء بود و هر کسی بنفسه بحضور حضرتش مشرف میشد و مقاصدش را حضوراً معروض میداشت . و لذا غالباً مجلس مبارک از صبح الی قریب بنصف لیل \_\_\_ بود از انواع خلق از مسلمین و نصاری و بهائی و غیرهم و از عرب و ترک و ایرانی و امثالهم

و از رجال حکومت و رؤسای اهل علم و اکابر تجّار و سایر افراد خلق از کبیر و صغیر و غنی و فقیر و این نفوس بعضی بجهت استفاده از بیانات جذابیّه روحانیّه آنوجود اقدس و اکثری بجهت اشتغال و توقعات شخصیّه خودشان شرف حضور مییافتند و کسی که از حال حکومت شرقیه مطلع باشد و حالات اهالی آن \_\_\_ کما ینبغی بداند بر مقدار صعوبات \_\_\_ وارده بر آنوجود مقدس \_\_\_ مطلع گردد . و حضرتش در جمیع احوال با وجه طلیق ؟ گشاده با خلق ملاقات میفرمود و بقدر مقدور در اصلاح حال و اجابت مسئول کل اقدام مینمود کما اینکه الی حال \_\_\_ جنابش مقصد عموم اهالی آن بلاد است و مرجع آمال و مقاصد کافّه عباد . وجود مبارکش طبیب هر مریض و پناه هر قریب ملجأ هر ملهوف است

ص ۷۰

و مفرج هموم هر مهموم . اعلم الله و اشهدده که نگارنده خود در حدود ؟ ده ماه که مقیم جوار کریمش بود مشاهده مینمود که حتی مغلولین گوشهء زندان که از رؤیت نور محروم و مهجورند منتظر نوای وجود اقدسش بودند و غربای مریض \_\_\_ در زاویهء نسیان مترصد پرسش و عیادت ذات مقدسش . و این اخلاق کریمهء طبیعی حضرتش بود که دیگران بتصنع و تقلید از عهدهء \_\_\_ برنخواستند آمد و نفسی ولو از وجودات راسخهء کالجبال تتبع مثال آن نتوانست نمود و قد قیل فی الامثال ( لیس المتطبع بالمطبوع ) فنعم ماقبل ؟ ( تعسفتم ما کان منی شیمة ) و این من المطبوع ما يتطبع ) و وجود اقدس مبارکش اگرچه باسم جدّ بزرگوارش میرزا عبّاس موسوم گشت و لکن در اوان ورود ببغداد باسم سرکار ؟ و از اول قیام و ظهور جمال ابهی القاب عالیّه سرالله و غصن الله الاعظم و هم بسر کار آقا چه بلسان مبارک جمال اقدس ابهی و چه بلسان سایر احبا کتباً و شفاهاً مخاطب و مذکور میشد . و چون در اوایل امر کتاب مستطاب اقدس نازل شد و در این کتاب مبارک که اعظم کتب بهائیّه و محل نزول و تشریح شرائع الهیّه است این حکم محکم مبرم

از سماء اراده مالك امم نزول يافت قوله جلّ عزّ (( اذا غيض بحر الوصال و قضى كتاب المبدأ فى المال توجهوا الى من اراده الله الذين انشعب من هذا الاصل القديم )) و در موضع ديگر اين كتاب مستطاب نازل شد قوله جلّ علا (( اذا طارت الورقاء عن ايك الثناء و قصدت المقصد الاقصى الاخفى ارجعوا ما لاعرفتموه من الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا الاصل القويم )) جميع اهل بهاء بمرکز مقرّ امر الهی بعد از غروب شمس حقیقت و غیبت جمال حضرت احدیت مطلع و آگاه گشتند و بر عنایت حق جلّ جلاله نسبت بامت بهائیه واثق \_\_\_\_\_ شدند و بر مبین کتاب ربّانی و کاشف غوامض کلمات آسمانی که حکمش مثل \_\_\_\_\_ هر تفرقت و اختلاف است و بیانش موجب حصول قطع و یقین و اتفاق و ایتلاف \_\_\_\_\_ یافتند و لسان بشکر و ثنای حق جلّ جلاله گشودند و بر تعیین مقرّ امر الله بغایت \_\_\_\_\_ سرور و حبور نمودند . چه نزد اهل ایمان عدم خفای مرکز امر اهمّ اصول مسائل دینیّه است و اعظم رابطه \_\_\_\_\_ بحقیقت قدسیّه الهیه چه که جز او حکمش رافع اختلاف

ص ۷۱

نتواند بود و بغیر بیان او بیان احدی موجب حصول و قطع و ایقان نتواند شد و لذا تعیین مرکز منصوص را اعظم عنایت الهی دانستند و وجود مبارکرا حصن حصین و دوع ؟ متین دین مبین از تطرّق شبهات مشککین و اوهام \_\_\_\_\_ شمردند . و جمیعاً واثق و مطمئن و عالم و موقن بودند که مقصود حق جلّ جلاله در این دو آیه باهره \_\_\_\_\_ حضرت مولی الوری عبدالبهاء است چه قطع نظر از بروز و سطوع آثار الهیه از جبین منیرش جمال اقدس ابهی تلویحاو تصریحا لساناً و تحریراً جمیع عباد را بوجود مبارکش دلالت میفرمود و در جمیع موارد امتیاز و اختصاص او را از دیگران مکشوف و واضح میداشت تا جمیع عباد باو وحده ناظر باشند و باتباع اوامرش سارع و مبادر و لکن مع ذلك کله چون جمال ابهی جلّ اسمه الاعلی ملاحظه میفرمود و برأی العین میدید که

پس از استتار جمال احدیت در \_\_\_ غیبت حسد خبیث اهل هوی را برآنخواهد داشت که با وجود منع از تأویل کتاب بحبل موهون شبهات واهیه متمسک گردند و \_\_\_ دو آیهء کریمهء صریحه را از وجود مبارکش مصروف دارند تا ثانیاً ظلمت اختلافات افق منیر امر الله را ظلم دارد و مصائب ملل ماضیه در این دین مبین نیز عود نماید لذا در اواخر ایام کتاب مستطاب عهد را نازل فرمود و بخط ید مبارک مرقوم و بختم مقدس مزین و مختوم داشت و در این سفر کریم و کتاب عظیم تصریح فرمود که مقصود از فرع کریم منشعب از اصل قدیم که در آیهء مبارکه کتاب اقدس نازل شده مطاف ملأ اعلی مرکز دایرهء اسماء همایون غصن سدره مبارکه ابهی حضرت ( عبد البها ) است و جمیع اغصان و افنان و منتسبین و اهل بهاء عموماً \_\_\_ بتصریح \_\_\_ التأویل و بظهور و تبیین لا یستره التمویه و \_\_\_ امر فرمود که بان مشرق انوار الهیه ناظر باشند و آن افق منیر را مطلع و مصدر اوامر و نواهی آیین الهی دانند . شاید این توضیح و تصحیح و بیان واضح فصیح رادع افکار واهیهء جهّال شود \_\_\_ و مانند ماء زلال مصفی ؟

ص ۷۲

شعلهء جهانسوز حسد و حقد اهل ضلال گردد و دین الهی از تطرق اختلاف و تخریب انشعاب و \_\_\_ بحکم عدل شود و صریح الولج مقدسه حضرت \_\_\_ اضر از آن بعالم دیانت و انسانیت چیزی نیست مصون و محفوظ ماند و کلمهء الهیه از شبهات و تشکیکات و حیل و تمویهات بشریه متحصن و محروس آید . و لکن وا اسفا که آنهمه تصریحات حق جل جلاله و اوجوب توجه بمشرق انوار میثاق رادع خیالات فاسده اهل نفاق نشد و مواعظ و نصائح و وصایای مکررهء مؤکدهء در اجتناب از وسائل مهلکه مدمرهء اختلاف و انشقاق موجب تلیین قلوب قاسیه ؟ ارباب عداوت و شقاق نگشت . زیرا که چون در ماه مای 1892 میلادی مطابق دویم ذی قعدہ 1309 هجری جمال اقدس ابهی بمقرّ اقدس اعلی صعود فرمود



و نیر ساطع النور سماء میثاق در غایت اشراق طالع شد و در یوم تاسع از غیاب جمال ربّ الارباب کتاب عهد الهی از روضه قدس در مجمع جمیع احباب تلاوت یافت فی الحین ظلمت تکدر؟ و انقباض در جبین بعضی مترصدین مخالفت و اعراض که حبّ ریاست بلا وجه و تکبر بلاحق آمیخته \_\_\_ و ارکان ایشان بود ظاهر گشت و بالعکس \_\_\_ انبساط و سرور و لوائح ابتهاج و حبور از وجوه ناضره؟ متهلکه جمعی دیگر که جز حق جوئی و حق گوئی نبوت سمتی و صفتی نداشتند ظاهر و باهر و هویدا شد . جمعی انور مبین در یمین یقین و نبوت؟ و رسوخ بر عهد متین حضرت ربّ العالمین جالس شدند و برخی بهوسهای محال و تشکیکات اهل ضلال در شمال و بال ساکن گشتند . آنان از برکات ثبوت و رسوخ بقوت نفوذ کلمه و علو ذکر و تأیید بر خدمت و نصرت ممتاز شدند و اینان بنکبت تزلزل و \_\_\_ بسقوط و هبوط و \_\_\_ و حبوط مغرور گشتند . و بالجمله از آن یوم مشهود \_\_\_ نقض الهی در بوستان ملت اقدس ابھی بروئید و آثار بغض و عداوتی بلا سبب که شبه آن در فرق وسیع اخری مشهود کاتب نگشته بود از روش و سلوک و اقوال و افعال معدودی که اکنون بفئه ناقضه معروفند ظاهر گردید . ملت واحدهء بهائیه که مانند نغمهء جنت و شمیم صبح عنایت منزّه از روایح کریمه جفا و منافرت بود از اغراض فاسدهء این معدود قلیل بانقسام و تشیع مبتلا شد و کلمهء مقدسهء بهائیه که بحکم جمال اقدس الهی منزّه از تأویل و تحویل و شبهت و \_\_\_ بود

ص ۷۳

بشبهات مظلّمه و تأویلات باردهء آن نفوس معانده مختلط و مضروب گشت کتب کثیره باطله بی معنی و القاء شبهات منتشر داشتند و تهم و مفتریاتی که هرگز تحقق نداشت ایجاد کردند . روضهء مقدّسه را محل شتم و لعن ذوادان مطاف ملأ اعلی نمودند و عتبهء مبارکه را که قبلهء دعا و مناجات و حریم \_\_\_ و تبتل و صلواتست دام تشویش قلوب و \_\_\_ صدور کردند چندانکه بیم آن بود که مبادا از کثرت هتک و شتم اهل نقض و حادثه که منافی احتراز مطاف

ملاً اعلیٰ و وقار و سکون اهل بهاء است ظاهر گردد و لذا حضرت مولیٰ الوری از حکومت محلیّه مراقبی از عساکر ضبطیه طلب فرمودند تا زائرین عتبه علیه از حوادث غیر مرضیه مصون مانند و بخلوص نیت بصلوات و دعوات اشتغال جویند با اینکه این فئهء ناقضه فرد فرد چه در ایام جمال اقدس ابهی چه بعد از صعود مغمور احسانا و عنایت حضرت عبدالبهاء بودند و \_\_\_ آنوجود اقدس اصلاح \_\_\_ آنوجود اقدس اصلاح \_\_\_ مراحل ثبوت و رسوخ \_\_\_ بیشتر ... موجب نقض . . . عهد الله ... کلمه الله گشتند تا نبوت انبیاء در اصحاب یمین و اصحاب شمال متحقق گردد و جزای اعمال بعدل حق متعال وقوع یابد .

و بالخصوص ملاحظه دو امر نکته مهمه جلیله که عددشان بسی نفس نمیرسید موجب مزید اشتغال نار حسد در قلوب این فئهء معدوده قلیل که عددشان بسی نفس نمیرسد گشت یکی آنکه جمیع اهل بها در کافه عداد از قبول کتب شبّهات اصحاب بغضه ابا نمودند و بامر جمال اقدس ابهی متفقاً متحداً از اعتنای بدسائس و وساوس آنان در قلیل مدت دوری جستند و در کمال اتحاد در ظل رایت مرکز عهد مأوی یافتند و دیگر آنکه در قلیل مدّت از اثر قلم سیال حضرت عبدالبهاء بیانات نورانیه آن همایون فرع سدرهء منتهی کلمه الهیه زیاده از سابق نفوذ و انتشار یافت و عدد اهل بهاء اضعاف ایام جمال ابهی شد ذکر مشرق انوار میثاق زینت بخش جمع آنان گشت و الواح مقدسههاش مانند اوراق ذهور در جمیع بلاد منتشر و نشور شد مهابت اسم عظیمش آفاقرا فراگرفت و ماثر جلیلهء شخص کریمش \_\_\_ سمع اهل مشارق و معارف گشت. و لذا اهل بغضا بدسائس سیاسیه متشبث گشتند و اذهان و افکار متعصبین آن بلاد را مشوش و مغشوش کردند تا آنکه حادثهء سجن اعظم تجدید یافت و جمیع ادوار ایام فرع کریم بر مثال \_\_\_ امام اصل قدیم متحقق گشت . و چون شرح این حادثه عجیبه فی جمیع الوجوه از اعجب حوادث و وقائعی است که اغراض بشریهء در عالم ایجاد نموده و اکنون نگارنده را مجال تبیین آن نیست باین مقدار اکتفا میکند و از حق جل جلاله مسألت مینماید تا در فرصت دیگر مفصلاً شرح آنرا مرقوم دارد و بنظر اخیار و

ابرار رساند قد تمّ تحریر هذه — فی یوم . . .

(پایان کتاب )